

پرسش و پاسخ در مورد فعل‌انفعالات عراق و وضعیت مجاهدین و ... (بخش دوم)

[ایرج مصداقی]

تغییر و تحولات عراق و واکنش‌های مجاهدین یادآور چه چیزی برای شماست؟

یک بار دیگر این واقعیت به اثبات رسید که دنیای خارج از ذهنی وجود دارد که چه بخواهیم و چه نخواهیم خود را به ما تحمیل می‌کند. نگاه به گذشته برای همه ما می‌تواند درس‌آموز باشد. ما شاهد بودیم که در جریان جنگ بیروت در تابستان ۸۲ میلادی نیروهای فلسطینی بعد از گذشت بیش از هفتاد روز مقاومت بی سابقه در معاهده‌ای که عرفات با فیلیپ حبیب فرستاده ویژه ریگان بست، پذیرفتند که با تضمین دولت آمریکا با به جا گذاشتن تسلیحات شان و با سلاح شخصی سوار کشتی های یونانی که ساف اجازه کرده بود شده و از بیروت خارج شوند و به کشورهای تونس، یمن، الجزایر و ... بروند. این معاهده و عقب نشینی در حالی صورت گرفت که بیروت و مردم بی پناه لبنان و فلسطین و کمپ‌های آوارگان زیر آتش و بمباران های بی وقفه ی هواپیماها و قایق های توپدار اسرائیلی از آسمان و دریا و هجوم شش لشکر از ده لشکر ارتش اسرائیل بودند . گفته می‌شد در حدود ۱۹ هزار کشته روی دست مردم لبنان مانده بود، برای نجات جان مردم بی دفاع و محاصره شده که از گرسنگی و بیماری و فقر و نداری و جراحات جنگی در استیصال مطلق به سر می بردند و آتش جنگ داخلی از همه سو زبانه می کشید بایستی چنین کاری انجام می گرفت. اقدام مسئولانه همین بود . بماند که نیروهای فلسطینی از سوی نیروهای لبنانی مانند امل و مسیحیان و دروزی‌ها و ... هم برای ترک بیروت زیر فشار بودند . «کمیته نجات» هم خواهان همین مسئله بود. تمام دولت‌های عربی هم دازاک همین نظر بودند . اما در آن زمان حرکت مسئولانه عرفات که در واقع به او و جنبش فلسطین تحمیل شده بود از سوی مسعود رجوی انحراف، وادادن و یک خبط سیاسی و استراتژیکی معرفی شد ! اما همه ما شاهد بودیم که خود او در شرایطی به مراتب سهل‌تر مجبور شد بدون آن که مقاومتی از سوی نیروهای مجاهد صورت گیرد به درستی دستور خلع سلاح نیروهایش را بدهد و حتی یک فشنگ هم در اشرف و نزد مجاهدین باقی نماند و بطور کتبی تعهد دهند که بدون اجازه نیروهای آمریکایی و عراقی دیگر بار مسلح نشوند . در دادگاه انگلیس هم مجاهدین مجبور شدند نه تنها روی این مسئله تأکید کنند بلکه شاهد بیاورند که قبل از ۱۱ سپتامبر مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته اند. امیدوارم هم مسعود رجوی و هم نیروهای مجاهد در آن لحظات خطیر که دو دستی سلاح هایشان را به آمریکایی ها تحویل می‌دادند به یاد عرفات و موضعی گیری‌های قبلی خودشان در قبال او که در تنگنا قرار داشت افتاده باشند.

رهبری مجاهدین زنده ماندن تعدادی از زندانیان سیاسی در جریان کشتار ۶۷ را وادادن معرفی می‌کرد، نوشتن انزجارنامه برای زندانیان مجاهد و پذیرش نماز خواندن اجباری و ... برای زندانیان مارکسیست را در دادگاهی که بازتاب اجتماعی نداشت به نوعی «خیانت» می‌خواند، بماند که اکثریت کسانی که اعدام شدند هم انزجارنامه نوشته بودند ! اما واقعیت‌های سخت دنیا و مبارزه رهبری مجاهدین را مجبور کرد که دستور خلع سلاح نیروهایش را بدهد . سلاحی که «ناموس» مجاهد خلق خوانده می‌شد تحویل «دشمن غدار» و «اصلی» خلق‌های تحت ستم داده شد. به دستور رهبری تمامی مجاهدین مجبور شدند تک به تک نه تنها «انزجارنامه» بنویسند بلکه تروریسم را محکوم کنند و تعهد هم بدهند که دیگر بدون اجازه مسلح نخواهند داشت و همه این اعمال بازتاب اجتماعی هم داشت . مسئله فردی هم نبود، بلکه گروهی بود . توجیه‌اش هم این بود که برای ما اسلحه مهم نبود بلکه «صاحب» اسلحه مهم بود. انگار در موارد قبلی جان افراد مهم نبود و یا از سر راه آورده بودند.

این تحولات چه پیامی برای مجاهدین می تواند داشته باشد یا بهتر است داشته باشد؟

راستش این تحولات می توانست و می تواند منشاء اثر بسیاری برای مجاهدین با شد و راه جدیدی را پیش رویشان باز کند . مجاهدین باید یاد بگیرند که به عنوان یک نیروی سیاسی مسئول انتقاد از خود کنند . متأسفانه مجاهدین همان کاری را که نسبت به آن انتقاد دارند و با غلط و غیراصولی معرفی می کنند و تا حد خیانت بالا می برند خود انجام می دهند و آن را درست

هم ارزیابی می کنند! و از دیگران هم می خواهند آن را تأیید کنند. این شیوه غلط در عملکرد و مواضع مجاهدین به کرات دیده می شود و مثال های فراوانی برای آن می توان زد. مجاهدین بایستی بپذیرند که آنها هم اشتباه می کنند و طبیعی است که اشتباه هم بکنند. اقرار به اشتباه و انتقاد از خود ضعف یک نیروی سیاسی نیست بلکه قدرت آن است. هر نیروی سیاسی به اندازه ای که به اشتباهاتش اعتراف کرده و از خود انتقاد می کند به همان اندازه مسئولیت پذیر و قابل اعتماد است. حق اشتباه کردن را باید برای خودشان به رسمیت بشناسند و آن را در ذهن نیروها و هوادارانشان جا بیاندازند و این کار از بالا بایستی صورت گیرد. به جای این که از صبح تا شب نیروهای خود را وادار سازند که به سر و کول خود بزنند و تیغ به خودشان بکشند و به هزار کرده و نکرده اقرار و اعتراف کنند به مسائل مهم تر بپردازند؛ از خودشان بپرسند و پاسخ دهند که چه چیزی در حرکت ما اشتباه بود که حیات و ملمات مان به دست دولت آمریکا و عراق افتاد؟ چرا بعد از این همه خون دادن و فداکاری و ایثار در این نقطه قرار گرفته ایم و ... چرا خطمان جلو نرفت؟ چرا وعده وعیدهایمان عملی نشد؟ چرا استراتژی ما را بایستی آمریکایی ها تعیین کنند؟ چرا برای سلاح به دست گرفتن بایستی از کسی اجازه بگیریم؟ باید از دادن قول و قرار های بی فایده خودداری کنند. من توصیه می کنم یک بار دیگر پاسخ های مسعود رجوی به «سه سؤال کلیدی» که اتفاقاً به صورت کتاب در آبان ۷۶ انتشار یافت خوانده شود و رفتارهای بعدی مجاهدین با آن ارزیابی شود. سر دادن «شعار فرزاندم، رفزاندم، این است شعار مردم» از سوی مجاهدین صرف نظر از درستی یا غلطی آن در تضاد آشکار با پاسخ هایی است که مسعود رجوی به سه سؤال کلیدی داده بود. بحث «ارتش قیام» که در پیام مسعود رجوی بود یعنی به صحنه آمدن عنصر اجتماعی، این چیزی است که مجاهدین شدیداً روی آن موضع داشتند. هرکس را که به آن نزدیک می شد واداده خوانده و می گفتند خاتمی او را برده است. مجاهدین هنگامی که عنصر اجتماعی به خامنه ای نه گفت و با حضور خود در صندوق های رأی کاندیدای او را کنار زد و در ۱۸ تیر به خیابان های تهران آمد و زمین را زیر پای خامنه ای به لرزه در آورد بایستی به عنصر اجتماعی و «ارتش قیام» فکر می کردند و به آن بها می دادند، نه آن که منکر وجود آن شوند. الان ۱۲ سال از آن روز گذشته است و زمان زیادی را از دست داده اند.

بایستی از سیاست «دیدید همانی که ما می گفتیم شد» دست بردارند. بایستی از این سیاست که مداوماً مسعود رجوی در سخنرانی ها و اطلاعیه ها از مریم رجوی تمجید کند و او بالعکس دست بردارند و بپذیرند که با توجه به فرهنگ مردم ایران این شیوه ها تأثیر مثبت که ندارد هیچ بازتاب منفی هم دارد. نیاز است که فرهنگ گفتاری و نوشتاری شان را تغییر دهند تا در خواننده و شنونده تأثیر مثبت داشته باشد. بایستی از گفتن این که «یک بار دیگر در عمل صحت تحلیل های ما و رهبری مجاهدین مشخص شد» خودداری کنند. چون بسیاری از تحلیل ها و پیش بینی های آن ها مثل همه نیروها و شخصیت های سیاسی دیگر درست از کار در نیامده است.

طبیعی است ما غیب گو که نیستیم. حتماً هواشناسی هم در پیش بینی های اشتباه می کند ولی صلاحیت آن زیر سؤال نمی رود چون توضیح می دهند که چرا پیش بینی شان درست از آب در نیامد. هواشناسی که پیش بینی کرده فردا هوا آفتابی است و بعد مردم مشاهده می کنند باران بارید، نمی گوید بار دیگر صحت پیش بینی ما در عمل ثابت شد؛ بلکه می گوید به خاطر وجود یک جبهه هوای سرد و ... روز گذشته برخلاف پیش بینی ما باران بارید. در سیاست هم همینطور است. مجاهدین روی یک نکته می توانند به خودشان افتخار کنند از روز اول گفتیم «این رژیم باید برود و روی آن پافشاری کردیم و لحظه ای عقب ننشستیم» همین. مجاهدین می توانند بگویند از دار و ندارمان از خانه و خانمان مان از همه چیزمان در راه مبارزه با رژیم گذشتیم. می توانند بگویند به اندازه عقل و درک و شعورمان مبارزه کردیم، از چیزی فرو گذار نکردیم، اما اشتباه هم کردیم و حالا می خواهیم اشتباهاتمان را جبران کنیم. البته نه این که این وسط دوباره یقه اعضا و هواداران بیچاره گرفته شود که شما کم کاری کردید، خوب فرمانبرداری نکردید، پشت «تنگه» گیر کردید، وادادید، دارای فردیت بودید و جاذبه های جنسی شما را گرفته بود. صد روی صد نبودید. همه چیزتان را به رهبری نخشیده بودند، فکر زن و بچه تان بودید؛ یا ما پیروز نشدیم چون در شما «نرینه وحشی» و «مادینه مهر طلب» بود و خط رهبری را پیش نمی بردید. خون به جگر رهبری کردید و ... نه این ها واقعیت نیست. هیچ نیرویی در تاریخ به اندازه ای اعضا و هواداران مجاهدین از خود مایه نگذاشته است و از خودگذشتگی نشان نداده و گوش به فرمان نبوده است.

چه کسی مسئول وضعیت پیش آمده است؟

همه ما، هرکس به فراخور حالش و میزان مسئولیت و حوزه ی قدرتی که داشته مقصر است. اما در وحله اول اگر خطی جلو نرفته بر می گردد به واقعی نبودن ارزیابی ها و تحلیل ها و راهکارها. نباید حکیم باشی و یا حلقه ضعیف را دراز کرد. مسئله ای را حل نمی کند. الا این که دوباره دچار خود فریبی می شویم و ضررش را هم ما می کنیم و هم مردم ایران. مجاهدین و اپوزیسیون ایران سرمایه های مردم ایران هستند. برای این که به این جا برسند خانواده های زیادی به خاک سپاه نشسته اند. مادر و پدرهای زیادی همه چیزشان را طبق اخلاص نهاده اند. همسران بسیاری مشکلات را با خون دل تحمل کرده اند. هرچه را که داشته اند ایثار کرده اند. کودکان بسیاری آسیب دیده اند. بسیاری دار و ندارشان را پای این مبارزه گذاشته اند، از سلامتی روحی و جسمی خود گذشته اند، باید با این سرمایه ها مسئولانه برخورد کرد و آن را ملک طلق خود نپنداشت.

در دنیای مدرن، طراحان خط و استراتژی و مدیران ارشد در هنگام عدم موفقیت قبول مسئولیت می کنند. حتی در تیم های ورزشی هم فارغ از ضعف های فردی بازیکنان، مربی و مدیرفنی تیم قبل از همه مسئولیت شکست را می پذیرد.

این را هم اضافه کنیم مجاهدین می توانند به نیروه ا و هوادارانشان و همچنین منتقدین شان بگویند که لطفاً در این شرایط این یا آن مطلب را نگویید اما حق ندارند بگویند که عقل و شعورشان را تعطیل کنید، فکر و منطق شان را به مرخصی بفرستید. چشم و گوش شان را ببندید و هر خبر و یا تحلیل ناصوابی که ما کردیم را تأیید کنید. این زیاده خواهی است. این غیرمنطقی و ناشدنی است. این واکنش در پی می آورد.

به نظر شما چه باید کرد؟ چه راهکاری را توصیه می کنید؟

من فقط می توانم بگویم که این ماشین خراب است و یا نیاز به تعمیر اساسی دارد. چگونگی تعمیر آن را بلد نیستم. ولی می دانم که ما به این ماشین نیاز داریم و وسیله نقلیه دیگری هم در دسترس نیست. ما و جنبش ما به مجاهدین نیاز داریم. نیروی عظیمی صرف مجاهدین شده است. نمی توان چشم ها را بر آن بست. از سوی دیگر کسی به این مجاهدین نزدیک نمی شود. مجاهدین بایستی خانه نکانی کنند، آنها نیاز به تحول ج دی و اساسی دارند. بایستی عمیقاً و واقعاً انقلاب ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی کنند. نمی خواهم برای مجاهدین خط مشی تعیین کنم، این نیازی است که آن ها بایستی درک کنند. بدون مجاهدین کمیت نیروهای مبارز با رژیم می لنگد. برای همین کسانی که در اپوزیسیون نشسته اند وقتی چشم شان را بر مجاهدین می بندند لاجرم بایستی چشم انتظار تحولی در رژیم باشند و به دست رژیم و جناح های آن نگاه کنند و این یعنی به دنبال سراب رفتن. متأسفانه مجاهدین تلاش چندانی برای به عهده گرفتن این نقش تاریخی از خود نشان نداده و در چنبره ی مسائل درونی خودشان فرو رفته اند. ۶ سال است که هیچ تصویری از رهبری مجاهدین که داعیه رهبری انقلاب نوین مردم ایران را دارد به نمایش گذاشته نشده است. جز در مقاطعی که ظاهراً موفقیتی مجاهدین کسب کرده اند حتی پیامی از او شنیده نشده است.

مجاهدین باید بپذیرند اگر راهکارهای قبلی شان درست بود بایستی نتیجه می داد حال آن که نداده است. واقعاً حیف است، هیچ نیرویی به اندازه مجاهدین بها نپرداخته، فداکاری نکرده و آماده فداکاری نیست ولی متأسفانه به دلایل گوناگون قدرش دانسته نشده است. حتی در وضعیت خطیر کنونی که جان مجاهدین در خطر است هم دلی و همراهی با آن ها دیده نمی شود. البته ایراد از خود مجاهدین هم بوده است. اگر بخواهند به این شکل ادامه دهند موفقیتی کسب نخواهند کرد. دودش در چشم همه ما و مردم ایران هم می رود. به منظور تلاش برای ایجاد فضا برای حیات جدید، مجاهدین قبل از هرچیز لازم است شعار «ایران رجوی، رجوی ایران» را که در شرایط امروز ایران جایی ندارد و به جز دوری و دشمنی با دیگر نیروها و تاثیر نامطلوب در ذهن شنونده تأثیری ندارد به کناری نهند. تا دیروز مجاهدین تصور می کردند که با بازوی پر اقتدار خلق و با ارتش آزادیبخش و به تنهایی رژیم را سرنگون می کنند و از این بابت به خود حق می دادند که متناسب با آن شعار «ایران رجوی، رجوی ایران» را سر دهند. امروز که ناکارآمدی این شیوه از مبارزه به عیان مشخص شده لازم است شعاری را که متناسب با این نگاه ساخته شده بود کنار بگذارند تا امکان نزدیکی به دیگران فراهم شود چرا که این شعار در شورای ملی مقاومت و نزدیکان مجاهدین هم خریداری ندارد و مجاهدین به آن واقف هستند، اما متأسفانه لجاجت می کنند.

چنانچه مشخص است مجاهدین مجبورند که از این پس روی عنصر اجتماعی و قیام توده ها و ... دست بگذارند و تحلیل های قبلی شان را پس بگیرند، آثار آن مشخص شده است، چنانچه موضع جدید مجاهدین که می رود علنی شود با انتقاد از خود و پذیرش اشتباه و مسئولیت عملکردشان همراه باشد کار خوب و پسندیده ای است و مورد استقبال قرار می گیرد اما اگر باز هم تأیید خود

و سیاست‌های قبلی از آن نتیجه گرفته شود نادرست است و راهگشا نخواهد بود و کسی هم آن را جدی نخواهد گرفت و گرهی از کارها گشوده نخواهد شد چرا که به الزامات آن در سطح بین‌المللی، داخلی و تنظیم رابطه با نیروهای خود و بیرون از خود پاسخ لازم داده نمی‌شود.

اما مجاهدین جبهه‌ی همبستگی تشکیل دادند ولی کسی به ندای آنها پاسخ نداد

هر کاری یک الزاماتی دارد. بدون آن کسی حرکت شما را جدی نمی‌گیرد. قبل از هر چیز باید اعتماد سازی کرد. با یک اطلاعیه که کسی جمع نمی‌شود. مجاهدین خودشان هم تشکیل جبهه را در آن زمان جدی نگرفتند. بلافاصله پس از اعلام آن هم دیگر صحبتی پیرامون آن نکردند. شما اگر نگاه کنید در شش سال گذشته و پس از سقوط دولت صدام حسین، برای نمونه یک بار هم که شده هیچ یک از رهبران مجاهدین نامی از ضرورت تشکیل جبهه ی همبستگی نبرده‌اند. اما صدها بار از طرف حساب‌های خارجی خواسته‌اند که از «راه حل سوم» که چهارچوب آن مشخص نیست حمایت کنند. اما یک بار از نیروهای داخلی خواسته‌اند که برای تحقق «راه حل سوم» گذشته را فراموش کنند و حول یک پلتفرم و برنامه مشخص دور هم جمع شوند. اعلام آمادگی برای تشکیل جبهه در دوران صدام حسین هم به خاطر مقتضیات عراق و انتظارات دولت عراق بود و نه اعتقاد مجاهدین به تشکیل جبهه. مجاهدین از همان سال ۶۰ چون به «جبهه» و کار «جبهه‌ای» اعتقاد نداشتند، شورای ملی مقاومت را تشکیل دادند. منظور من ارجحیت جبهه یا شورا نیست، صرفاً نظر مجاهدین را گفتم.

مجاهدین بدون یک خانه تکانی اساسی نمی‌توانند جبهه همبستگی تشکیل دهند. منظورم از این حرف این نیست که خط دیگران درست بوده و یا اعمالشان نیاز به بازنگری ندارد یا دارای منش و روش حسنه بوده‌اند. به هیچ وجه، بلکه وقتی کسی پیشقدم می‌شود نیاز است که از خودگذشتگی هم بکند. البته در حال حاضر مجاهدین آمادگی چنین کاری را ندارند. شما ملاحظه کنید مجاهدین حاضر نیستند من و امثال من را در خاطرات زندان شریک کنند، معلوم است چنین نیرویی حاضر به تشکیل «جبهه» نیست و اعتقاد به همبستگی حول محور مشخصی ندارد. برای رأی و نظری خارج از چارچوب تعیین شده خود حتا در ارتباط با خاطرات زندان احتیاطی قائل نیست. با سیاست حذف نمی‌توان افراد را جمع کرد و جبهه تشکیل داد و دم از همبستگی زد. باز هم تأکید می‌کنم مجاهدین بهترین نیرو برای تشکیل جبهه هستند چون عناصر مادی آن را دارا هستند.

متأسفانه مردم به هیچ یک از نیروهای سیاسی از مجاهدین گرفته تا بقیه اعتماد ندارند. اعتماد که چه عرض کنم دل خوشی هم ندارند. و این فاصله هر روز بیشتر می‌شود. همین یکی از دلایل ماندگاری رژیم است. اگر تعصب را کنار بگذاریم و چشم‌بند را از چشممان برداریم این واقعیت را خواهیم دید. بایستی در دل مردم رخنه کرد. فائق آمدن بر تفرق یکی از راه‌های آن است. باید طرحی نو در انداخت.

بایستی از ارائه آمارهای غیرواقعی در همه زمینه‌ها دست برداشت و واقع‌نگر شد. ارائه این آمارها ما را از واقعیت جامعه ایران دور می‌کند. کمکی به سرنگونی رژیم نمی‌کند.

منظورتان آمار مجاهدین در مورد قتل عام شدگان ۶۷ کشته‌است؟ این موضوع چه اهمیتی دارد؟

نه منظورم این گونه آمار نیست. آمار قتل عام شدگان ۶۷ فقط یک نمونه از یک فرهنگ است. فرهنگی که ناکارآمدی خود را نشان داده است. در همه‌ی زمینه‌ها می‌شود آن را دید. یک مثال می‌زنم که محل بحث و مناقشه هم نباشد تا ببینید این آمارها چگونه می‌تواند تولید شود و فرد و جریان را به بیراهه ببرد.

در اطلاعیه‌ای که به امضاء دبیرخانه ی شورای ملی مقاومت به تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۸۴ رسیده آمده است:

«نظرسنجی سازمان مجاهدین: 92 درصد دارندگان حق رأی نمایش انتخاباتی رژیم را تحریم می‌کنند»

سازمان مجاهدین خلق ایران امروز نتایج یک نظرسنجی سراسری را که در داخل کشور به‌عمل آورده است اعلام کرد. بر اساس این نظرسنجی که از طریق مصاحبه با 1730 تن از دارندگان حق رأی در استانهای مختلف کشور به دست آمده است، 92 درصد دارندگان حق رأی قصد دارند انتخابات ریاست جمهوری رژیم آخوندی در 27 خرداد را تحریم کنند.

در میان هشت درصد که گفتند در انتخابات شرکت خواهند کرد، 58/8 درصد به رفسنجانی و 37/5 درصد به لاریجانی رأی خواهند داد. درصد ناچیز آرای باقیمانده میان سایر کاندیداها نظیر معین، قالیباف و مهرعلیزاده تقسیم شده است. از میان تمامی شرکت‌کنندگان در نظرسنجی تنها يك نفر گفت که به کروی رأی خواهد داد. دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران- 11 خرداد 1384 (1 ژوئن 2005)»
مجاهد شماره 749 فوق العاده صفحه 16 هفدهم خرداد 1384

نتیجه‌ی انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری را همه ما شاهد بودیم. من بحثی بر سر این که چه درصدی از دارندگان حق رأی در انتخابات رژیم شرکت کردند ندارم چون واقعاً نمی‌توان به نتیجه‌ی مشخصی رسید. هرچند تردیدی ندارم که درصدهای اعلام شده از سوی مجاهدین غیرواقعی است. اما در مورد نظرسنجی مجاهدین و میزان صحت و سقم آن که می‌توان سؤال کرد و نظر داد و بطلان آن را نشان داد.

از آنجایی که امضای دبیرخانه شورا پای آن است این کار وظیفه اعضای شورای ملی مقاومت بود اما متأسفانه در انجام آن کوتاهی کرده‌اند.

این گونه نظرسنجی‌ها متأسفانه بیشتر به نظرسنجی‌های دستگاه‌های وابسته به جناح راست رژیم شبیه است تا یک نیروی مسئول. طبق نظرسنجی سازمان مجاهدین خلق و بر اساس آمار داده شده از سوی این سازمان، انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری در همان دور اول با انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری تعیین تکلیف می‌شود. این درحالیست که تمامی جناح‌های رژیم حتا عقب‌مانده‌ترین‌شان معتقد بودند که انتخابات مزبور اولین انتخابات ریاست جمهوری خواهد بود که به دور دوم کشیده می‌شود.

با آن که مجریان امر مدعی شده‌اند این نظرسنجی از طریق مصاحبه با ۱۷۲۰ نفر در استان‌های مختلف تنظیم شده اما نتایج آن با واقعیت کوچکترین تناسبی ندارد! بزرگترین مراکز نظرسنجی در اروپا و آمریکا از طریق مصاحبه با ۱۰۰۰ نفر با یکی دو درصد اختلاف نتایج انتخابات را پیش‌بینی می‌کنند.

چنانچه ملاحظه می‌شود در این نظرسنجی فردی مانند احمدی نژاد اساساً هیچ رأیی ندارد! حتا یک نفر از شرکت‌کنندگان در نظر سنجی هم به او رأی نمی‌دهد! یعنی یک از هزار و هفتصد و بیست رأی هم نمی‌آورد. و یا کروی تنها یک رأی می‌آورد و روی آن تأکید هم می‌شود!

بر اساس این نظر سنجی «علمی» و «سراسری» رقابت اصلی بین رفسنجانی و لاریجانی است. حال آن که احمدی نژاد و کروی نفرات دوم و سوم انتخابات دوره اول بودند. یعنی خیلی بیشتر از لاریجانی و معین و قالیباف رأی آوردند. بخوبی مشخص است که این گزارش غیرواقعی است و چنین نظرسنجی اساساً صورت نگرفته است و افرادی به میل خود در خارج از کشور آن را تنظیم کرده‌اند. درست مثل نظر سنجی قبلی مجاهدین که گفتند در یک نظرسنجی در داخل کشور نزدیک به ۷۰ درصد مردم گفته‌اند در یک انتخابات آزاد به مریم رجوی رأی می‌دهند.

مجاهدین بر اساس تحلیل نادرستی که از جناح بندی‌های داخل رژیم داشتند فکر می‌کردند رفسنجانی در دور اول رئیس جمهور می‌شود و تصمیم از قبل گرفته شده است. در حالی که قرائن حاکی از آن بود که چنین چیزی امکان عقلی ندارد. مجاهدین بر اساس تحلیل شان لاریجانی را رقیب اول و معین و قالیباف را رقبای بعدی او می‌دانستند. در حالیکه رقبای اصلی او احمدی نژاد و کروی بودند که در نظر سنجی مجاهدین جایی ندارند.

تعدادی از نیروها و شخصیت‌های سیاسی مجاهدین را وابسته به عراق و حالا آمریکا معرفی می‌کنند، نظر شما چیست؟

البته این سوال و سؤالاتی از این دست را بایستی از مجاهدین پرسید اما من به عنوان یک هوادار سابق مجاهدین که بهترین سال‌های عمرش را ه همراه این جریان سپری کرده و به عنوان یک ناظر مستقل به سؤال از موضع فردی پاسخ می‌دهم.

این اتهامات از زمان حکومت پهلوی بوده است. اما در آن دوره به خاطر وابستگی‌های رژیم به غرب اتهام وابستگی نیروهای سیاسی به آمریکا و انگلیس و اسرائیل مد نبود. بعد از انقلاب این‌ها مد شد. اگر یادتان باشد در نظام سابق، مجاهدین و فدایی‌ها به عراق و لیبی و ... وصل می‌شدند و یا حداکثر خرابکار خوانده می‌شدند و مارکسیست اسلامی. یکی از شروطی که ساواک برای جلوگیری از اعدام حنیف نژاد تعیین کرده بود این بود که وی اعلام کند مجاهدین وابسته به عراق بوده‌اند. در آن دوره به خاطر روابط حسنه دولت شاه با اتحاد شوروی اتهام وابستگی به شوروی هم مطرح نمی‌شد. چون اتهامات قبل از هرچیز سیاسی و برای بیرون کردن رقیب هستند. اتهامات واقعی نیستند. حتا به توده‌ای‌ها هم اتهام وابستگی به روسیه را

نمی‌زدند یا روی آن تبلیغ نمی‌کردند. در کیفرخواست هایشان نمی‌آمد که آنها مزدور و جاسوس روسیه هستند می‌گفتند مرام اشتراکی داشتند و یا می‌خواستند سلطنت مشروطه را براندازند. متأسفانه این اتهامات در دوران بعد از انقلاب ابتدا از سوی رژیم و حزب توده و اکثریت باب شد و بعد به نیروهای دیگر هم سرایت کرد. البته پیش‌تر همین توده‌ای‌ها در دوران مبارزات ملی، دکتور مصدق را آمریکایی معرفی می‌کردند.

رژیم با الگوپردازی از حزب توده تمامی نیروهای مخالفش را به آمریکا و عراق و اسرائیل وصل می‌کند، متأسفانه این بار از حمایت بخشی از نیروهای به اصطلاح اپوزیسیون هم برخوردار است که نهایت بی‌انصافی است. اصطلاح مارکسیست‌ها و چپ‌های آمریکایی و لیبرال آمریکایی و «تریچه‌های پوک» که حزب توده باب کرده بود یادتان هست؟

چه در زمان شاه و چه در زمان جمهوری اسلامی هرتلاشی را منتسب به آنسوی مرزها کرده‌اند. داستان ته‌اجم فرهنگی و براندازی نرم را خامنه‌ای برای چه علم کرده است. هرکسی صدایش در می‌آید می‌گویند بلندگوی غرب است و به سرکوبی او بر می‌خیزند. نباید اسیر این دسیسه‌ها شد.

معلوم است عراق به خاطر منافعی که داشت و ضدیتی که با جمهوری اسلامی داشت از تمامی نیروهای مخالف رژیم حمایت به عمل می‌آورد، چه به لحاظ مالی و چه سیاسی و حتا تسلیحاتی.

بی‌انصافی که می‌گویم اینجاست، توجه کنید: نیروی سیاسی ایرانی، از سلطنت طلب و تیمسارهای شاهنشاهی و شاپور بختیار گرفته تا نیروهای کرد، چپ از اقلیت گرفته تا رنجبران و ... نیست که از حمایت مالی، سیاسی و ... دولت عراق و صدام حسین برخوردار نبوده باشد. میزان آن کم و زیاد بوده است. یکی حمایت سیاسی و دیگری مادی دریافت کرده است. یکی هر دو را و یکی تنها جا و مکان و اجازه فعالیت گرفته است. این‌گونه برخورد کردن نمک خوردن و نمکدان شکستن است.

در این میان مجاهدین از وزن و اعتبار بیشتری برخوردار بودند. مطمئناً دولت عراق روی آن‌ها حساب بیشتری می‌کرد و حمایت افزونتری به عمل می‌آورد که قابل فهم است. چرا که حساسیت‌های رژیم را هم می‌دید و از آنها به عنوان برگ برنده در جنگ و مذاکرات استفاده می‌کرد. مجاهدین هم هشیارانانه منافع خودشان را دنبال می‌کردند. به نظر من رابطه متقابل بود. این واقعیت در زمان حکومت پهلوی هم بود. شما می‌دانید هم تیمسار تیمور بختیار زیر چتر حمایتی دولت عراق بود و هم نیروهای مذهبی هوادار خمینی و هم بخش‌هایی از کنفدراسیون دانشجویان؛ همه‌ی این‌ها در عراق رادیو داشتند. مجاهدین در دهه ۵۰ قبل از انشعاب دفتر داشتند. مطمئناً به خاطر همین مسئله مرادواتی هم با دستگاه امنیتی عراق داشتند. چرا که در آن کشور یک رژیم دیکتاتوری حاکم بود و کوچکترین حرکتی را زیر نظر داشت. همین الان هم تمام گروه‌های کردی ایران از کمک‌های مالی و ... مقامات اقلیم کردستان عراق برخوردارند.

اتهام وابستگی مجاهدین به آمریکا خنده‌دار است. نیروهای مجاهدین در معامله‌ای که بین آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی درست پیش از حمله به عراق صورت گرفت توسط آمریکا بمباران شدند. این که تبلیغات سینمایی نیست. بخشی از قرارگاه هایشان بعضاً با خاک یکسان شد. هنوز که هنوز است در لیست تروریستی آمریکا قرار دارند. یک نمونه در تاریخ نشان دهید که دولتی این‌گونه با نیروی وابسته به خودش برخورد کرده باشد. سیستم آمریکا و رقابت‌های درونی آن این‌گونه نیست که مثلاً به سبب آزمانی که طبق قوانین آمریکا تروریست محسوب می‌شود سال‌ها کمک مالی کنید و کسی متوجه نشود و جنجالی بر سر آن ایجاد نشود. فراموش نکرده‌ایم که کنترها مزدوران سیا و آمریکا بودند، دولت ریگان رسماً آن‌ها را «جنگجویان آزادی» می‌نامید اما طبق قوانین آمریکا اجازه نداشت به آن‌ها کمک مالی کند. آمده بودند از محل درآمد سلاح‌هایی که به رژیم می‌فروختند به آن‌ها کمک کنند اقتضای «ایران کنتر» پیش آمد که ارکان دولت ریگان را به لرزه درآورد و آن همه محاکمه و زندان و خودکشی و ... پیامد داشت. مگر می‌شود سال‌ها سال به کسانی که تروریست محسوب می‌شوند کمک برسانی و هیچ بنی بشری در آمریکا آنهم با وجود سیستم دو حزبی و رقابت‌های شدید متوجه نشود. کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند یا دایمی جان ناپلئون تشریف دارند، یا سیستم آمریکا را نشناخته‌اند و یا قصد دیدن واقعیت‌ها را ندارند و یا می‌دانند و خود را به تهاول می‌زنند.

بخشی از آن‌ها متأسفانه کمترین صداقتی ندارند. کسی را می‌شناسم که مجاهدین را وابسته و جیره‌خوار آمریکا معرفی می‌کند در حالی که خود وی برای گذران زندگی اش حقوق بگیر وزارت خارجه آمریکا در کشورهای آسیای میانه بود. با پارتی و روابطی که داشت به این موقعیت دست یافته بود و حقوق و مزایای بالایی نیز داشت که برای من و شما رؤیا است.

البته پس از اشغال عراق و تحت نظر قرار گرفتن مجاهدین قطعاً نیروهای آمریکایی در زمینه تهیه خورد و خوراک و ... نیروهای مجاهدین مسئول بوده و هزینه های هنگفتی را هم م تحمل شده‌اند. این هم بخشی از قوانین بین المللی است و با موضوع کمک به یک سازمان متفاوت است. مثل این که من و شما به مجرد این که اعلام پناهندگی می کنیم دارای حقوقی می شویم و مخارجمان را دولت‌های مربوطه تأمین می کنند.

توجه داشته باشید در جهان سیاست دوری و یا نزدیکی نیروها به هم براساس منافع مشترک صورت می گیرد. کما این که منافع مشترک مجاهدین و اپوزیسیون ایرانی را به عراق نزدیک کرد . حالا در رابطه با آمریکا هم همین منافع مشترک عمل می کند. البته مشخص است که دائمی نیست و نمی توان و نباید روی آن حساب کرد . همانطوری که آمریکایی ها از مباران مجاهدین به همکاری محدود با آنها رسیدند دوباره می توانند به سیاست قبلی رجوع کنند .

آیا شما حضور مجاهدین در عراق را تأیید می کنید؟

حضور نیروهای سیاسی ایرانی در عراق پس از سرکوب سال 60 تقریباً اجتناب ناپذیر بود. شما اگر در هر کجای دنیا که مبارزه بوده است تعمق کنید خواهید دید که جنبش های مقاومت در مرزهای آنها شکل گرفته است . در کشورهای همجوار آن جا شکل گرفته است . نیروها برای آن که از دم تیغ نیروهای سرکوبگر فرار کنند به کشورهای همجوار رفته اند. کما این که می بینیم در ایران هم این نیروها به کشورهای پاکستان، افغانستان، آذربایجان، ترکیه و عراق رفتند . از آن جا بود که سر از کشورهای دیگر در آوردند . شاه هم در دوران مصدق وقتی کشور را ترک کرد ابتدا به بغداد رفت و از آن جا به رم رفت . پشت جبهه نیروهایی که در داخل ایران مبارزه می کردند کردستان بود که در جوار عراق قرار داشت . بخشی از پایگاه های نیروهای ایرانی از همان اول در خاک عراق بود.

به این سوال به صورت مجرد از این که چه تحلیلی نسبت به شرایط و شیوه مبارزاتی داریم نمی شود جواب داد. اما در هر صورت من با توجه به آن چه که گذشته حضور در عراق پس از پذیرش قطعنامه و پایان جنگ با عراق و به ویژه پس از جنگ خلیج را صحیح نمی دانم. جز ضرر و قفل شدن در عراق پایکوت شده و منزوی و بدنام در جهان، دستاوردی برای مردم ایران هم نداشت . تنها دست رژیم را برای تبلیغاتش باز گذاشت و امکان بررسی راه های مبارزاتی دیگر را از مجاهدین و دیگر نیروهای اپوزیسیون که مجاهدین می توانستند محورشان باشند سلب کرد . در ابتدا مجاهدین معتقد به حضور طولانی مدت در عراق نبودند . آنرا به زبان جنبش می دانستند. تصورشان این بود که با یک حضور کوتاه مدت در عراق رژیم را سرنگون می کنند، صلح را به ارمغان می آورند و شر رژیم را از سر مردم ایران کوتاه می کنند. در تحلیل آنها در این صورت «زندگی شیرین می شد» و کسی دیگر از حضور آنها در عراق پرسشی نمی کرد. اصولاً کسی از پیروز سوال نمی کند. اما این گونه نشد . نه رژیم سرنگون شد، نه صلح و آزادی به ارمغان آورده شد فقط بدنامی اش ماند به مجاهدین . و مجاهدین باقی ماندند با انبوهی سؤال و مسئله در ذهن مردم و دامن زدن به آن از سوی رژیم . بنابراین نمی توان گفت حضور طولانی مدت در عراق درست بود. این که چرا بر اساس ارزیابی اولیه عمل نکردند اطلاعی ندارم و پاسخی هم از مجاهدین نشنیدم و حتا اعلام نکرده اند که ارزیابی اولیه غلط بوده است . ظاهراً هم تحلیل اولیه درست بوده و هم عملکرد بعدی ! به ویژه این حضور بعد از جنگ خلیج اول جای سوال داشت . شرایط به مراتب بدتر از قبل شده بود . این بار فقط مردم ایران متوجه حضور مجاهدین در عراق تبعات منفی آن نبودند بلکه این پرسش جهان و افکار عمومی هم بود . چرا که در سطح بین المللی هم عراق حالت ایزوله داشت . دولت صدام حسین در افکار عمومی بین المللی بشدت بدنام شده بود . اسم صدام با پسوند دیکتاتور به کار برده می شد پسوندی که تا کنون برای حکام ایرانی به کار برده نشده است . خمینی، خامنه ای و ... هم با این پسوند معرفی نمی شوند. معلوم است نیرویی که متحد عراق به شمار می رفت نیز از آثار منفی آن برخوردار می شد. مجاهدین هم در سطح داخلی و هم بین المللی از آثار سوء نزدیکی به دولت عراق به شدت آسرب دیدند . تنها مجاهدین از این شرایط استفاده کردند برای این که تشکیلات خود را سرپا نگاه دارند. اما تشکیلاتی که به وجهه اش در سطح ملی و بین المللی خدشه وارد شود کار چندان از پیش نمی برد. بیست سال گذشته این حقیقت را اثبات کرده است . لجاجت با آن بی معنی است. در این دوران ضرر حضور مجاهدین در عراق بیش از نفع آن بود.

بایستی توجه کرد چرا دولتی که در جنگ خارجی شکست خورده همچنان پا برجا مانده است؟ ما به جز دولت ژاپن کمتر نمونه ای در جهان معاصر داشته ایم که بازنده جنگ خارجی باشد و همچنان پابرجا بماند . باید دید چرا نتوانسته ایم مانند انقلابیون چین و روسیه از شرایط پس از جنگ استفاده کنیم؟ چرا اپوزیسیون نفوذ خود را از دست داده است؟

رژیم جمهوری اسلامی، مزدوران و متحدانش در عراق هم خواهان برچیده شدن اشرف و انتقال مجاهدین به جای دیگری هستند. دولت حاکم عراق نماینده رژیم است و مشروعیتی ندارد. پذیرش خواسته ی آن ها همسویی با رژیم است. نظر شما چیست؟

دولت عراق، خوب یا بد، مورد قبول من باشد یا نباشد نماینده مردم عراق است. همه نیروهای ایرانی و از جمله مجاهدین انتخابات آزاد تحت نظارت سازمان ملل را بهترین و راحت ترین گزینه برای انتقال حاکمیت به مردم معرفی می کنند. و پیشاپیش گفته اند که نتیجه ی آن را هرچه که باشد می پذیرند. دولت عراق در یک انتخابات دمکراتیک، تحت نظارت سازمان ملل و نهادهای بین المللی با رأی آزاد مردم عراق انتخاب شده است. بنابراین با استدلال هایی از این دست نمی توان به مقابله حقوقی با آن پرداخت.

در مورد بخش دوم سوال بایستی بگویم این نوع بحث ها به جایی نمی رسد. خامنه ای و احمدی نژاد و... می گویند راست ترین محافل سرمایه داری، آمریکا، اسرائیل، شکنجه گران ساواک و... خواهان سرنگونی و تغییر دولت جمهوری اسلامی هستند و مخالفتان را همسو با آنها معرفی می کنند. آیا خواست سرنگونی رژیم همسویی با آن ها نیست؟ آیا ما باید از خواسته خودمان دست کشیده و به حمایت از رژیم بپردازیم؟ جهان غرب و سرمایه داری خواهان رعایت دمکراسی و... در برمه و زیمبابوه و کره شمالی و... است با این وصف ما باید به حمایت از

دولت های جنایتکار برخیزیم! این که چون رژیم و متحدانش مخالف حضور مجاهدین در عراق هستند دلیل کافی برای ماندن در عراق نیست. این که سران رژیم و مزدورانشان در خارج از کشور دائم از برچیده شدن اشرف دم می زنند نباید ما را گمراه کند. آن ها از هر شکست و عقب نشینی ظاهری مجاهدین استقبال می کنند و آن را در بوق و کرنا می کنند و جشن می گیرند. اما ما باید بینم در مقابل این عقب نشینی موقتی چه تاکتیکی برای آینده داریم. خیلی وقت ها فرماندهان از شکست و عقب نشینی پیروزی می سازند. حتی در مقابل استدلال شما می توان گفت، اتفاقاً آنها تمنیات قلبی خودشان را بروز نمی دهند تا باعث گمراهی مجاهدین شوند. آنها به این ترتیب مجاهدین را وامی دارند بر خلاف منافع خودشان و جنبش بر ماندن در عراق پافشاری کنند! انجام این کارها در دنیای سیاست خیلی مرسوم است.

کینه رژیم از مجاهدین تاریخی و ایدئولوژیک هم هست. آن ها خواهان نابودی مجاهدین هستند و نه اخراجشان از عراق. رژیم با موضوع واقع بینانه برخورد می کند چون می داند در حال حاضر امکان کشتن و نابودی مجاهدین نیست می خواهد هرچه بیشتر آن ها را تضعیف کند. آن ها در صدد این هستند که مجاهدین را پراکنده کنند تا بتوانند قلاب بیاندازند و ماهی بگیرند. مجاهدین بایستی قبل از این که کار به آن جا بکشد دست به کار می شدند. ۶ سال فرصت از دست رفته است. نباید این پا و آن پا کرد. شرایط هر روز که بگذرد سخت تر خواهد شد و نه سهل تر. رژیم عراق ول کن ماجرا نخواهد بود.

برای ماندن مجاهدین در اشرف بایستی استدلال کرد. چه سیاست، هدف و استراتژی عملی در چشم انداز است که نیاز به ماندن مجاهدین در عراق است؟ حضور مجاهدین محصور و زندانی در عراق و اشرف، تضمین داده به دولت عراق که غیرقانونی و بدون اجازه دولت عراق مسلح نشوند (که اگر بخواهد هم نمی تواند بشوند) در راستای اجرای کدام خط و استراتژی است؟ شعار این که «مجاهد بی سلاح» برای رژیم خطرناکتر است، خنده دار است. اگر این گونه است زودتر این کار را می کردند. بایستی به جای آوردن دلیل و برهان و استفاده از منطق به سفسطه و پلمیک روی آورد و از منتقدین خواست که عقلشان را به مرخصی بفرستند و یا چون مریدی چشم و گوش بسته همه چیز را بپذیرند و یا نقش بز اخفش را بازی کنند. نباید نگاه کرد دشمن یا رقیب چه موضعی می گیرد عکس آن موضع گیری کرد. بعضی از منتقدین مجاهدین صبح که از خواب بلند می شوند نگاه می کنند بینند مجاهدین چه موضعی گرفته اند ضد آن موضع می گیرند. این که نشد سیاست، این برخورد کسی را به سرمنزل مقصود نمی رساند. بایستی برای هر کاری

دلیل و منطق و استدلال داشت. مسعود رجوی به دفعات مطرح کرده بود که حضور در عراق به دلیل حضور ارتش آزادیبخش مشروح است. حتی اگر بر اساس تحلیل مجاهدین هم پیش برویم امروز که این ارتش وجود ندارد و قرارگاه اشرف تبدیل به شهر اشرف شده است پافشاری بر ماندن بی معنا است. مجاهدین خلع سلاح شده در عراق کاری ندارند که انجام دهند. نه تنها کاری ندارند که انجام دهند بلکه امنیت هم ندارند. هیچ کس ندارد. در کمربند سبز امنیتی هم کسی امنیت ندارد. اروپایی ها و آمریکایی ها خودشان در عراق امنیت ندارند چگونه می توانند تازه اگر راست بگویند امنیت مجاهدین را تضمین کنند؟! هر روز ممکن است الم شنگه ای به پا شود. به خاطر نبود امنیت هیچ یک از دول اروپایی در عراق سفارت ندارند. سازمان ملل دفتر ندارد. کمیساریای عالی پناهندگان از طریق ویدئو سانترال و ماهواره و... از جدانشدگان مجاهدین

مصاحبه می گرفت.

پس از سقوط دولت عراق فیلم های زیادی از دیدار رهبران مجاهدین با مقامات سیاسی و امنیتی عراق انتشار یافته است که حاکی از روابط نزدیک با دولت عراق است

مگر مجاهدین روابطشان را نفی کرده اند؟ وقتی با کسی دیدار می کنید لابد خوش و بش کرده و از منافع مشترک و ... صحبت به میان می آید. این که از بدیهیات یک دیدار سیاسی است. اگر فیلم دیگر ملاقات های سیاسی را که در سطح دنی صورت می گیرد نشان دهند آیا غیر از این است؟ خود این رژیم سال هاست که با مقامات آمریکایی از آن گرفته تا ژنو دیدار محرمانه داشته اند، اگر فیلمی از این دیدارها بود فکر می کنید آنجا با هم جنگ و دعوا می کردند؟ یقه هم را می گرفتند؟ به هم فحش می دادند؟ تازه اینها خود را نیروهای متخاصم معرفی می کنند. مجاهدین و دولت عراق که یکدیگر را دوست و هم پیمان معرفی می کردند و اطلاعاتیه رسمی می دادند. من همه این فیلم ها را دیده ام و در مجموع جز یکی دو مورد آن ها را قابل دفاع می دانم. بالاترین سطوح رژیم و دولت عراق پس از قطع امه ۵۹۸ با یکدیگر ملاقات و گفتگو کردند، اگر راست می گویند فیلم یکی از آن ها را پخش کنند. معلوم است در ملاقات خصوصی افراد قربان صدقه هم می روند. مگر خودتان وقتی برای پیشبرد یک کار حقوقی به یکی از دوابر دولتی در کشور محل زندگی تان مراجعه می کنید از همه فوت و فنهایی که بلد هستید استفاده نمی کنید؟ اگر فیلمش را مخفیانه بگیرند و پخش کنند آن وقت چه می گویند؟ ذکر یک نکته هم ضروری است که رژیم از این فیلم ها در برنامه «گرگها» در ساعات پرتماشگر تلویزیون استفاده کرد. البته در توصیف موضوع، تفسیر واقع، شرایط، زمان و تاریخ ملاقات ها تحریف های زیادی کرده بود و دروغ های شایخاری را هم تحویل ملت بی خبر از همه جا داد. برنامه «گرگها» صد پله بدتر از برنامه «هویت» بود که در دهه ۷۰ تلویزیون به سفارش دستگاه اطلاعاتی رژیم علیه روشنفکران ایرانی تهیه کرد. متأسفانه همانهایی که از برنامه «هویت» دل خون داشتند و یا قربانی آن محسوب می شدند این بار در مقابل «گرگها» موضع که نگرفتند هیچ، نه تنها سکوت نکردند که همراهی هم نشان دادند. تازه اینجا و آنجا به آن استناد هم می کنند. در حالی که سازنده و سفارش دهنده هر دو برنامه مشترک بود.

اما آن ها روی حضور مجاهدین در عراق تأکید می کنند

منظورتان از آنها کیست؟ نیروهای مخالف مجاهدین در اپوزیسیون یا رژیم یا مردمی که تحت تأثیر تبلیغات رژیم و مخالفین مجاهدین قرار دارند؟ اگر منظورتان رژیم است که تکلیف روشن است و نیاز به توضیح نیست. اما اگر منظور نیرو های مخالف مجاهدین در اپوزیسیون است، بایستی بگویم این بی انصافی است. بسیاری از نیروهای سیاسی از طریق عراق به اروپا آمده اند. بسیاری از آن ها در عراق حضور داشته اند و از مزایای این کشور استفاده کرده اند. متحدینشان در دوران جنگ در عراق حضور داشته و با رژیم چنگیده اند.

متحد سازمان اکثریت و راه کارگر، حزب دمکرات و کومله هستند، باهم اطلاعاتیه مشترک می دهند، آیا این دو جریان سیاسی در دوران جنگ در عراق نبودند؟ آیا در موافقی از مزایای دولت عراق برخوردار نبودند؟ اگر چه وقتی در کنار کردهای عراق قرار داشتند توسط جنگنده های عراقی بمباران هم شدند. رهبر حزب دمکرات از چه طریقی از اروپا به عراق و کردستان می رفت؟ آیا کردستان عراق در دهه 60 تحت حاکمیت عراق نبود؟ آیا همین الان از حمایت رئیس جمهور عراق، رئیس اقلیم کردستان و کمک های مالی آن ها برخوردار نیستند؟ آیا اقلیت در عراق حضور نداشت؟ آیا جریانی که در دهه ۹۰ تحت نام حزب کمونیست کارگری تشکیل شد، در دوران جنگ در عراق نبودند؟ نیروهای سلطنت طلب از آریانا و اویسی گرفته تا سردار جاف و پالیزبان و شاپور بختیار در عراق نبودند؟ رنجبران و مائوئیست ها در عراق نبودند؟ کمک مالی در همان دوران دریافت نکردند؟ نمی دانم ملاک ارزیابی آن ها چیست؟ اقلیت و ... در عراق نبودند؟ من می توانم شخصیت های زیادی را نام ببرم که در عراق بودند.

برای نیروهایی که ادعای مبارزه ضدامپریالیستی دارند حضور در کشورهای اروپایی و آمریکایی چگونه توجیه می شود؟ کار برای شرکت های امپریالیستی و دریافت حقوق و مزایا از آن ها برای گذران زندگی و نه پیشبرد امر مبارزه با چه مکانیسمی تعریف و توجیه می شود؟ می دانیم بسیاری از این افراد برای گذران زندگی روزمره ی خود کارمند دولت ها و شرکت های اروپایی و آمریکایی هستند، چرا این واقعیت ها در نظر گرفته نمی شود. چنانچه کار به درگیری و یا اقدام نظامی بین دو کشور انجامید آن ها کشور محل سکونت خود را ترک می کنند؟ شما بهتر می دانید غالب این افراد که به حضور مجاهدین در عراق خرده می گیرند خود دارای پاسپورت آمریکایی و اروپایی هستند. برای حفظ منافع کشور دوشان سوگند یاد کرده و یا تعهد اخلاقی

دارند. اگر فیلمی از مراسم سوگند خوردن کسانی که پاسپورت آمریکایی دارند، گرفته می شد چه توضیحی برای آن داشتند؟ آیا می دانید چه جملاتی را به کار می برند؟ یک بار ترجمه آن را بخوانید.

با چه توجیهی حضور در اروپا و آمریکا اقدامی انقلابی و درست است و در عراق و در کنار مرزهای میهن نه. آیا همین که در اروپا و آمریکا به سر ببری و چندتا شعار علیه امپریالیسم جهانخواه بدهی همه چیز درست می شود و پاک و مطهر. این که می شود مال حرام خوردن و کلاه شرعی درست کردن.

تعدادی از این افراد عضو احزاب اروپایی و آمریکایی هستند، در بالاترین سطوح مثلاً احزاب سبز و سوسیال دمکرات و حتا راست اروپایی شرکت دارند، آن وقت مجاهدین را به خاطر دیدار با یک نماینده پارلمان غربی در جهت پیگیری خواسته هایشان و یا رابطه با دولت های غربی محکوم می کنند. این دسته افراد آن ها را از موضع وطن پرستانه! وابسته و مزدور غرب معرفی می کنند! آیا دولت های فرانسه و آلمان و انگلیس و ... امپریالیسم نیستند؟ احزابشان وابسته به قدرت های امپریالیستی نیستند؟ آیا حضور در رهبری این احزاب از موضع وطن پرستی ایرانی است؟

از این که بگذریم در دوران پیش از انقلاب هم نیروهای سیاسی در عراق و لبنان و یمن جنوبی حضور داشتند. برای این که ما در این منطقه از دنیا هستیم. ما بخشی از خاورمیانه هستیم. حضور در عراق نایبستی تعجب برانگیز باشد. این کشور همسایه ماست، بیشترین مرز مشترک را با ایران دارد. به ویژه یک دوران به خاطر ضدیت و جنگی که با رژیم داشت امکاناتی را در اختیار اپوزیسیون ایرانی می گذاشت که هیچ کشوری نمی گذاشت و یا اگر می گذاشت فایده ای هم نداشت چرا که دارای مرز مشترک با ایران نبود.

هنوز درگیری های مرزی ایران و عراق و اخراج ایرانیان از عراق در دهه ی ۴۰ و اوایل دهه ی ۵۰ را فراموش نکرده ایم. همان موقع نمایندگان نیروهای فعال سیاسی ایرانی در عراق حضور داشتند از خمینی بگیریید تا بقیه. ایران و عراق تا قبل از تنظیم قرارداد ۱۹۷۵ نیروهای متخاصم بودند.

اما در دهه ی شصت کشور در حال جنگ بود، چگونه می توان در کنار نیروی خارجی جنگید؟

اول خود سؤال را تصحیح کنم. از خرداد ۶۱ به بعد مردم در حال جنگ نبودند، این رژیم دیکتاتوری مذهبی بود که از جنگ برای سرپوش گذاشتن بر مشکلاتش و برای تحکیم پایه های قدرتش در داخل و برای بسط قدرت و نفوذش در منطقه استفاده می کرد. به دنبال تسخیر عراق و ایجاد امپراطوری اسلامی هم بود. شعار «راه قدس از کربلا می گذرد» شعار اصلی رژیم بود. بنابر این آزادی میهن هدف نبود. «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در جهان» هدف جنگ بود که عاقبت خوشبختانه شکست خوردند.

مردم و کشور از سیاست خانمان برانداز رژیم در ارتباط با ادامه جنگ رنج می بردند. هر سیاستی که به پایان دادن این جنگ ضد ملی و میهنی کمک می کرد سیاستی اصولی و درست بود. سیاست غلط و ضد ملی این بود که در کنار جنگ طلبان حاکم بر کشور قرار گیریم و شعارهای میهن پرستانه آبکی بدهیم. منافع مردم ایران و کشور در گرو پایان جنگ در تابستان ۶۱ بود. امروز همه ی نیروها و البته بخشی از رژیم هم اذعان دارند که ادامه ی جنگ بعد از فتح خرمشهر غلط بود. در آن دوران صلح در دسترس بود که رژیم بخاطر مطامعی که داشت آن را نپذیرفت و به جنگ ادامه داد. بنا بر این اگرچه عراق آغازگر جنگ و تجاوز به خاک میهن بود؛ اما رژیم از خرداد ۶۱ تبدیل به رژیم تجاوزگر و خواهان جنگ و ویرانی شد. این توضیح را هم اضافه کنم که رژیم هم با تحریکاتش در عراق زمینه تجاوز را به وجود آورده بود. بنابر این بعد از خرداد ۶۱ موقعیت جنگ هم متفاوت از قبل شد. این جا وظیفه ی نیروی انقلابی مبارزه با جنگ و نیروی جنگ طلب است و نه حمایت از آن و نابودی بیشتر میهن.

اگر کسی شیوه ی مبارزه مسلحانه و یا هر شیوه دیگر مبارزاتی را نفی کند من حرفی ندارم. اگر بی سرانجام بودن استراتژی مبارزه مسلحانه را نتیجه بگیرد من مخالفتی ندارم. اگر توضیح دهد که مبارزه چریک شهری در هیچ جای دنیا به موفقیت نرسیده و مثال بیاورد من مخالفتی ندارم. اگر نادرستی یک خط و استراتژی را تحلیل کند من حرفی ندارم. اگر کسی بگوید مثلاً در دوران پیش از انقلاب فلان خط چریک های فدایی خلق و یا دیگر مبارزان غلط بود و آن را نقد کند من حرفی ندارم. اما اگر صداقت و فداکاری آن ها را زیر سوال برد مشکل من شروع می شود. اگر به هزار و یک دلیل رفتن به عراق در دوران جنگ و بازتاب های منفی آن را نتیجه بگیرند من حرفی ندارم. همه ی این ها موارد قابل بحث هستند و بسیاری شان درست.

حرف من جایی شروع می شود که بخواهیم برای بیان نظراتمان به طرح دعاوی نادرست و اتهام زنی روی بیاوریم و پز وطن پرستی هم بدهیم. من با سیاستی که مبارزان راه آزادی وطن را ولو که با شیوه‌ای غلط مبارزه کنند مزدور و ... معرفی کند مسئله دارم و زیر بار آن نمی‌روم. اتفاقاً این پز را سلطنت طلب‌های دواتشه بیش از همه می دهند. در حالی که همه ی ما می‌دانیم شاه حتا خروج و یا ماندنش در کشور را نیز با خارجی‌ها رایزنی می‌کرد و خاندان پهلوی پس از سقوط سلطنت هرچه داشتند از همین کشورهای عربی که با دولت ایران در جنگ و تخاصم بودند داشتند. همه‌ی ما یادمان هست که شاه حسین شخصاً گلوله توپ به سمت ایران شلیک کرد. مگر نه این که سادات، ملک حسین و ملک حسن نزدیک ترین افراد به خانواده سلطنتی بودند و وقتی هیچ کشوری حاضر به پذیرش آن‌ها نبود آنها با روی باز خانواده سلطنتی را پذیرفتند. سلطنت طلب‌های دو آتشه اولین نیروهایی بودند که به عراق رفتند و از حمایت‌های این دولت برخوردار شدند. اویسی و پالیزیان مگر در عراق نبودند و نیرو نداشتند؟ مگر همین نوری زاده به شاه نامه نوشت که پول بده برویم عراق رادیو تأسیس کنیم . نوری زاده وقتی پول از جای دیگری رسید شد ضد «صدام».

مجاهدین با عراق معاهده صلح امضا کردند. طارق عزیز با حضور در اورسورواز و ملاقات با مسعود رجوی قرارداد الجزایر را پذیرفت. چیزی که حتا دولت نوری‌الملکی، جعفری، ایاد علاوی و عدنان پاچه‌چی تا به امروز نپذیرفتند. ۴ سال بعد از آن مجاهدین به عراق رفتند. نباید به رژیم مشروعیّت داد و آن را مدافع خاک میهن جلوه داد. چرا که نبود و نیست. رژیم از مردم ایران و خاک میهن دفاع نمی‌کرد. مردم ایران قربانی این رژیم و سیاست‌های ضدملی آن بودند. آن‌ها تلاش می‌کردند پایه‌های قدرت خود را تحکیم کنند و ایدئولوژی ارتجاعی خودشان را صادر کنند. نکبت را توسعه دهند. کشور ما در یکی از ضد میهنی‌ترین جنگ‌ها درگیر بود. هیچ رژیمی در تاریخ معاصر این گونه منافع مردم ایران را به باد نداده است. تازه تنها مجاهدین در عراق نبودند. چنانچه توضیح دادم در دو ران جنگ غالب نیروهای ایرانی مخالف رژیم در عراق حضور داشتند. عده‌ای در شمال، عده‌ای در بغداد، عده‌ای در ... فرقی نمی‌کرد، عراق، عراق بود.

اکثريت و حزب توده پس از رانده شدن از سوی رژیم اگر در عراق نبودند، در افغانستان و شوروی بودند و از امکانات مالی و سیاسی و ... این دو کشور استفاده می‌کردند. اتفاقاً اگر حضور مجاهدین در عراق نبود، جنگ برای مدت طولانی تری ادامه می‌یافت. عراق قادر به پیشروی در خاک ایران نبود این را رژیم به خوبی می‌دانست، عراق استعداد و قابلیت سرنگونی رژیم و یا اشغال بخش‌هایی از خاک ایران را برای مدت طولانی نداشت. اما به مدد یک نیروی ایرانی که آن موقع پایگاه قوی‌ای در ایران داشت و با حمایت مردمی که از جنگ به جان آمده بودند امکان سرنگونی رژیم بود. حداقل رژیم اینگونه فکر می‌کرد.

مجاهدین دارای این پتانسیل در آن زمان بودند. برای همین وقتی مجاهدین عملیات‌های گسترده‌شان در مرز را شروع کردند رژیم سه ماه بیشتر طول نکشید که آتش بس را پذیرفت چرا که خطر را احساس کرده بود. رژیم هشت سال از پذیرش آتش بس سرباز زده بود. به تمامی تلاش‌ها پاسخ منفی داده بود. بنابر این یکی از پارامترهای قوی پذیرش آتش بس و جلوگیری از کشته شدن بیشتر نیروهای ایرانی و از بین رفتن منابع ملی همین حضور مجاهدین در عراق و عملیاتشان علیه رژیم بود. به این ترتیب خون زیادی از مردم ایران و منابع ملی ذخیره شد. از این بابت تاریخ ایران بایستی از مجاهدین متشکر باشد. اگر وجه منفی حضور مجاهدین در عراق را می‌گوییم وجه مثبت آن را هم بگوییم. یا چشمان‌مان را باز کنیم و واقعیت‌ها را ببینیم.

این را هم اضافه کنم عملیات‌های آفتاب، چلچراغ و یا فروغ جاویدان توسط مجاهدین و با پشتیبانی نیروهای عراقی انجام گرفت. از اطلاعات عراق و پشتیبانی و لجستیک عراقی‌ها استفاده کردند. از آموزش‌های افسران عراقی استفاده کردند. طبیعی بود هم که بشود. اما در استقلال عمل مجاهدین در این عملیات‌ها شک نیست. در این عملیات‌ها عراقی‌ها به مجاهدین کمک کردند و نه برعکس. در دوران جنگ جهانی دوم هم نیروهای پارتيزان از پشتیبانی نیروهای متفقین برخوردار بودند.

اگر یادتان باشد در دوران شاه هم ارتش ایران برای دفاع از سلطان عمان بر علیه نیروهای ظفار می‌جنگید. در این میان نیروهای ظفار از حمایت نیروهای سیاسی ایرانی برخوردار بودند. تعدادی در این راه جان خود را از دست دادند. البته یک نفر می‌تواند از اس‌اس با این شیوه از مبارزه مخالف باشد. آن بحث دیگری است که می‌تواند درست هم باشد. اما این که مخالفت با یک تاکتیک و یا استراتژی را به بحث‌های غیراصولی بکشانیم غلط است. اینجا لازم است تأکید کنم از این توضیحات درستی راه و روش مجاهدین نتیجه گرفته نمی‌شود بلکه به واقعیت‌هایی که هست اشاره می‌کنم.

آیا نمونه ای در سطح بین المللی بوده که نیروهای انقلابی متحد کشور و یا دولتی باشند که به هر حال با کشورشان در جنگ است؟

از این نمونه‌ها کم نداشته‌ایم، نیروهای مترقی آلمانی و ایتالیایی که با فاشیسم موسولینی و یا هیتلری می‌جنگیدند همراه و همدوش کسانی بودند که با آلمان و ایتالیا در جنگ بودند. لنین در جنگ جهانی اول در آلمانی که با روسیه می‌جنگید می‌زیست و از حمایت آن‌ها هم برخوردار بود. در اروپا تمامی جنبش‌های آزادیبخش از فرانسه گرفته تا یوگسلاوی و نروژ و ... در کنار نیروهای متفقین علیه دولت‌های دست‌نشانده‌ی خودشان و نیروهای متحدین می‌جنگیدند. امروز هم به این کار افتخار می‌کنند و افکار عمومی از آنها به عنوان قهرمان یاد می‌کند. دولت جنایتکار پل پوت را ارتش ویتنام و نیروی خارجی سرنگون کرد.

اما مخالفان می‌گویند مجاهدین از خاک دشمن به خاک میهن حمله کردند

چنان از خاک میهن می‌گویند انگار رژیم و آخوندهای جنایتکار و عوام‌لشان مالک کشور و نگاهبان آن هستند و مبارزان اجنبی و دشمن میهن. گویا در ذهن بعضی صورت مسئله عوض شده است. کسی که باید مدعی باشد ما هستیم. ماییم که برای آزادی میهن مان می‌جنگیم و جنگیده‌ایم. میهن ما در اشغال یک مشیت اجنبی و بیگانه است. جوری برخورد نکنید که گویا ایران سهم آخوندهاست و سندش پشت قباله‌شان افتاده و کسی نباید چپ به آن نگاه کند. ایران مال ماست، خانه ماست، تمام احساس و عواطف ما از آن جا سرچشمه می‌گیرد. بدون شک یک روز آن را دوباره پس خواهیم گرفت و تمامی عشق مان را نثار آن خواهیم کرد. اشتباه نکنید، دشمن ما رژیم و متحدان آن هستند. صورت مسئله را نباید عوض کرد. مخالفت ما با یک گروه نباید باعث اعتبار بخشیدن به رژیم شود. مجاهدین هم به خانه خودشان رفته اند که مشتی جنایتکار را که به زور آن را اشغال کرده‌اند بیرون کنند. حالا اگر تا کنون به موفقتی نائل نشده‌اند آن حرف دیگری است. اگر شکست خوردند دلیل نمی‌شود که تلاششان را زیر سؤال ببریم. اگر در روابطشان دمکراتیک عمل نکردند، اگر اشتباه کردند، دلیلی نمی‌شود آخوندها را صاحب خانه بخوانیم. هیچ دشمنی برای ایران و ایرانی بزرگتر از رژیم جمهوری اسلامی و حاکمان جنایتکار آن نیست. اگر مجاهدین صدا را کار بد و غیراصولی انجام دادند اما نباید کار درست شان را که مبارزه بی‌امان با رژیم است زیر سؤال برد. ما به زور از کشور و خانه‌هایمان رانده شدیم. ما به میل خود به خارج نیامدیم. اما به میل خود روزی به کشورمان باز می‌گردیم.

اما آن‌ها سینه هموطنان خودشان را هدف قرار دادند؟

مگر در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن نیروهای انقلابی در تهران و شهرستان‌ها برای تسخیر پایگاه‌ها و مراکز نظامی و امنیتی رژیم سینه‌زایی‌ها را هدف قرار می‌دادند؟ آن‌هایی که کشته می‌شدند هموطنان خود ما بودند که به زور و یا با طیب خاطر در مقابل مردم قرار گرفته بودند. کسی که به هر دلیل اسلحه به دست می‌گیرد و از یک نظام دفاع می‌کند احتمال کشته شدنش هم می‌رود. در اقصا نقاط دنیا ارتش‌های آزادی‌بخش با نیروهای وابسته به حکومت‌های مرکزی می‌جنگند. مگر چه گوارا در کوبا و بولیوی با نیروهای محلی نمی‌جنگید؟ او هم در اطلاعیه‌هایش تأکید می‌کرد از این که سینه‌سربازان را هدف قرار می‌دهد متأسف است اما گریزی از آن نداشت. مگر ویتنام شمالی‌ها با ویتنام جنوبی‌ها نمی‌جنگیدند؟ مگر ویتنامی سینه‌ویتنامی را نشانه نمی‌رفت؟ مگر در همین کشور خودمان کرد‌ها سینه‌جاش‌های کرد را هدف قرار نمی‌دادند؟ مگر کردها سربازان و پاسداران هموطن را هدف قرار نمی‌دادند؟ مگر گروه‌های سیاسی ایرانی برای پیک نیک به کردستان ایران رفته بودند؟ مگر در درگیری با نیروهای رژیم شرکت نمی‌کردند؟ آن‌جا سینه‌چه کسی را هدف قرار می‌دادند؟ پالیزبان و یا اویسی که مدعی بودند ارتش درست کرده‌اند می‌خواستند سینه‌ی آمریکایی‌ها را هدف قرار دهند یا قرار بود در رویارویی فرضی با نیروهای رژیم و یا «هموطنانشان بجنگند؟

مگر مردمی که در روز سرنگونی رژیم به مراکز آن حمله خواهند کرد با نیروهای هموطن بسیجی و سپاهی روبرو نخواهند شد؟

اما آن موقع جنگ با دشمن خارجی هم بود؟

جنگ خارجی برای سرپوش گذاشتن بر جنگ داخلی بود. جنگ بین مردم و رژیم. جنگ و مبارزه بین نیروهای ملی و مردمی و مترقی با نیروهای ارتجاعی و عقب‌مانده. جنگ بین میهن‌دوستان و نیروهای اجنبی. برای همین جنگ خارجی را «نعمت الهی» می‌خواندند و بعد از عقب نشینی

عراق از مرزهای بین المللی و آمادگی کشورهای عربی برای بازپرداخت غرامت ج ننگ حاضر به پایان آن نبودند. به نظر من در همه حال اولویت و اصلت مبارزه با رژیم بود. جنگ ما با رژیم ۳۰ سال است که ادامه داشته و خواهد داشت. تابع منازعات بین المللی و یا جنگ رژیم با دولت‌های خارجی نیست و نباید باشد. نباید اجازه دهیم رژیم از احساسات میهن دوسلته ما سوءاستفاده کند. میهن دوستی یعنی مبارزه برای سرنگونی رژیم. میهن دوستی و مردم دوستی یعنی نزدیک نشدن به رژیم تحت هر عنوان و بهانه. امروز هم که جنگ نداریم، رژیم اسرائیل و آمریکا را علم می‌کند. دشمنی با غرب و دنیای متمدن را در بوق می‌کند. امروز هم بعضی ها با توجیه های گوناگون گاه ضد امپریالیستی در صف رژیم اسم نویسی می‌کنند. یادتان هست در چند سال گذشته چگونه مزورانه می‌گفتند چنانکه جنگی بین رژیم و آمریکا در بگیرد ما در کنار رژیم با امپریالیسم خواهیم جنگید؟ داریوش همایون هم از این ادعاهای خنده دار می‌کرد.

ببینید متأسفانه عده ای همراهی و همکاری با رژیمی که هست و نیست یک ملت را به غارت برده و چند نسل را نابود کرده میهن پرستی جا می‌زنند و از آن طرف مبارزه با چنین رژیمی و یا احیاناً برخوردار شدن از کمک و یا مساعدت کشورهای خارجی برای برکناری این رژیم را خیانت و وطنفروشی! کمی تأمل کنید. چه کسی میهن دوست واقعی است و چه کسی وطن فروش و خائن؟ کسانی که از مواهب این رژیم برخوردارند یا کسانی که از هست و نیست خود در راه مبارزه با این رژیم گذشته‌اند؟

آیا شما دریافت کمک از دولت های خارجی برای سرنگونی رژیم را تأیید می‌کنی؟

اول باید مشخص باشد که منظور از کمک خارجی و یا دولت های خارجی چیست؟ متأسفانه به خاطر فرهنگ غلط، به خاطر تبلیغات رژیم‌های دیکتاتوری شاه و خمینی عملاً از این مسئله ساده که در همه جای دنیا و در همه مبارزات آزادیخواهانه سابقه داشته و مرسوم است نابویی ساخته شده که به ندرت کسی می‌تواند به آن نزدیک شود. در صورتی که باید با این فرهنگ غلط مبارزه شود. چرا که تا وقتی این فرهنگ غلط وجود دارد حتا وقتی شما چنین کمک‌هایی را دریافت نمی‌کنید نیز رژیم‌های دیکتاتوری تبلیغ می‌کنند که شما از کمک های خارجی استفاده کرده و بنابر این وابسته هستید.

به نظر من راه چاره قبل از هر چیز نه تکذیب موارد بلکه تغییر نگاه به موضوع کمک خارجی است و روشنگری در این مورد برای مردم. تبلیغات رژیم باعث شده که زنان کمپین یک میلیون امضا متأسفانه حتا از دریافت جایزه نقدی سیمون دوبوار هم خودداری کنند! مثل این که کسی جایزه نقدی صلح نوبل را که در حدود یک و نیم میلیون دلار است برای خوش آمد رژیم و یا برانگیخته نشدن حساسیت آن نگیرد.

در هیچ کجای دنیا چنین رویکردی سابقه ندارد. ما نیاز به خانه تکانی فرهنگی داریم. ما باید از حق مان استفاده کنیم. دنیا می‌تواند و باید به آزادی خواهان ایرانی کمک کند. کارگری که اعتصاب می‌کند زن و بچه اش خرج دارند با حرف که اداره نمی‌شوند. سندیکای مستقل وجود ندارد. صندوق کمک ملی برای این امور وجود ندارد. چه کسی باید از این کارگر دفاع کند غیر از سندیکاهای بین المللی خارجی؟ غیر از همبستگی انسانی بین المللی؟ غیر از منابع خارجی. چرا کمک نکنند، چرا کمک نگیرند؟

نباید دست و بال خودمان را ببندیم. اگر یادتان باشد در دهه‌ی 60 یکی از حربه‌های رژیم اعترافات تلویزیونی بود از این وسیله بطور گسترده برای پیشبرد اهدافش استفاده می‌کرد. چرا که فرهنگ غلط گروه های سیاسی و جامعه به جای آن که شکنجه گر و جلاد را محکوم کند قربانی را محکوم می‌کرد که چرا ضعف نشان داده و خوب مقاومت نکرده است! (منظورم اعتراف و مصاحبه ی تلویزیونی است و نه همکاری با دشمن و تبدیل به پاسدار و نواب و شکنجه گر و گزارشگر شدن).

خوشبختانه این نگاه در سال‌های اخیر تغییر کرده است و به همان اندازه دست رژیم بسته شده است و به هنگام استفاده از این حربه نیز با مخالفت های زیادی در بدنه رژیم روبرو می‌شود. در ارتباط با دریافت کمک‌های خارجی هم همین کار را بایستی کرد. نباید به خواست و تمایلات رژیم گودن گذاشت و آب به آسیابش ریخت.

گاه نوع مبارزه ما را بی‌نیاز از دریافت کمک خارجی می‌کند. برای مثال چنانچه ما با انقلابی از نوع بهمن 57 روبرو باشیم نیازی به دریافت کمک مالی خارجی نیست. در آن صورت ما در کوتاه مدت و به برای چند ماه نیاز به حمایت تبلیغاتی و انعکاس اخبار داریم.

اما چنانچه مقاومتی از نوع ویتنام و ... داشته باشیم معلوم است که علاوه بر جنبه تبلیغاتی نیاز به کمک مالی و تسلیحاتی و تدارکاتی داریم. اگر مبارزه‌ای همچون فلسطین را پیش رو داشته باشیم حتماً نیاز به کمک های مالی و تسلیحاتی و ... داریم. اگر مبارزه‌ای همچون لهستان و

اعتصابات سراسری کارگری پیش رو داشته باشیم، حتماً نیاز به کمک مالی برای تأمین نیازهای زندگی روزمره کارگران اعتصابی داریم. در مبارزه جنبش همبستگی لهستان اگر نبود کمک های خارجی به صندوق اعتصابیون آن‌ها دوام نمی‌آوردند.

بنابر این شکل و نوع مبارزه ما را نیازمند و یا بی‌نیاز از دریافت کمک خارجی می‌کند. به نظر من با توجه به توضیحاتی که دادم دریافت کمک خارجی چنانچه باعث وابستگی نشود و یا تعهدات خاصی را به دنبال نداشته باشد و یا تعیین خط مشی برای نیروی سیاسی و یا فرد نکند از سوی هرکس که باشد ایرادی ندارد.

چه اشکالی دارد از کمک های خارجی برای افشای نقض حقوق بشر در ایران استفاده کرد؟ چه اشکالی دارد از بودجه های مشخص برای تدوین اسامی و ایجاد بانک اطلاعاتی راجع به شهدا استفاده کرد؟ اگر گفتند اسم فلانی و فلانی را نیاور آنوقت بایستی از گرفتن کمک امتناع کرد. وقتی شرط و شروطی قائل نمی شوند چه ایرادی دارد؟ اگر پروژه دادید و از سوی دولت ها پذیرفته شد چه ایرادی دارد. بسیاری از نهادهای ایرانی در سوئد از بودجه دولتی استفاده می‌کنند.

پول و امکانات یکی از وسایل لازم پیشرفت انقلاب و جنبش است. این تابوها را قدرتمندان درست می‌کنند تا مخالفانشان را آچمز کنند. در حالی که خودشان از همه امکانات برای ماندن در قدرت استفاده می‌کنند. خود این رژیم را در نظر بگیرید علیرغم این که روی دریای امکانات نشسته، ده‌ها میلیارد بدهی خارجی دارد. یعنی از کمک های خارجی استفاده کرده است. تازه این یک قلم از کمک هاست و آمار رسمی هم هست. در قراردادهای بای بک پیشاپیش چوب حراج به منابع ملی زده است و کسی نمی تواند پس از سرنگونی رژیم نیز از تعهدات این قرارداد ها شانه خالی کند.

مگر نیروهای نظامی و اطلاعاتی و امنیتی این رژیم را خارجی ها آموزش نمی دهند؟ حال اگر نیروهای ما را خارجی‌ها آموزش دادند می‌شویم وابسته؟ مثلاً می‌گویند که فلانی در فلان سمینار خارجی‌ها شرکت داشته و تعلیم انقلاب مخملى گرفته است. گیرم که ادعا درست باشد. مگر همین رژیم از کارشناسان روسی و چینی و غربی برای استفاده از سلاح های پیشرفته استفاده نمی کند؟ مگر از تجربیات کشورهای خارجی برای سرکوب جنبش های مردمی استفاده نمی کند؟ مگر از تجربه ی سیستم های امنیتی خارجی استفاده نمی‌کند؟

می‌گویند در فلان سمینار مأمور سیا و یا ... بوده‌اند. مگر در ملاقات هایی که رژیم می کند مأمور سیا و ... نیست؟

این رژیم صبح تا شب برای پیشبرد سیاست هایش با خارجی‌ها دیدار و گفتگو و ... می‌کند حالا اگر ما هم همان کار را کردیم و برای جلوگیری از پیشرفت رژیم با خارجی ها دیدار گردیم می شویم وابسته؟ جاسوس که به سمینار نمی‌رود و ملاقات علنی نمی‌کند. به نظر من بخشی از اپوزیسیون ایران بدون آن که بخواهد تبدیل به اهرم های تبلیغاتی رژیم شده است.

لابی رژیم در خارج از کشور بر علیه بودجه دولت آمریکا که قرار بود به اپوزیسیون ایرانی داده شود و یک سنت آن هم داده نشد و بخش اعظم آن خرج رادیو فردا و صداک آمریکا و بورسیه دادن به عوامل جناح های مختلف رژیم شد تبلیغ می کرد اما در همان حال تمام فعالیت های خودش با بودجه‌ی نهادها و مؤسسات آمریکایی تأمین می‌شد!

همین اکبر گنجی و یا امثالهم که در مذمت دریافت کمک خارجی سخن می گویند باور کنید اگر کسی یا نهادی پیدا شود که به آن ها کمک کند حتماً آن را می گیرند. از روزی که به خارج از کشور آمده با جدیت دنبال این است که بودجه ی هنگفتی برای راه اندازی تلویزیون دست و پا کند. در تمام ملاقات‌هایش با سیاستمداران اروپایی و آمریکایی این مسئله را مطرح کرده است. اتفاقاً بلندگوی اکبر گنجی و امثالهم همین نهادها و رادیوهایی هستند که با بودجه وزارتخارجه‌های آمریکا و کشورهای اروپایی اداره می‌شوند.

البته خیلی‌ها که در میان اپوزیسیون با دریافت کمک خارجی مخالفت می کنند از این بابت است که کمک مزبور به ایشان داده نشده است. وگرنه همه ما شاهد بودیم وقتی این کمک در اختیار عضو کمیته مرکزی «سازمان اقلیت» در هلند قرار گرفت با طیب خاطر پذیرفتند.

چه ایرادی دارد از شکاف های موجود در سطح بین‌المللی استفاده کرد و برای پیش برد امر انقلاب و جنبش کمک دریافت کرد. در پذیرش کمک نایبستی تأمل کرد، در شروط آن بایستی تأمل کرد. اگر شروط قابل پذیرش باشند، چه اشکالی دارد؛ اگر استقلال و هویت نیروی سیاسی را زیر سؤال نبرد چه اشکالی دارد؟ اگر برای آن خط و برنامه تعیین نکنند چه اشکالی دارد؟

رژیم‌های دیکتاتوری اگر شما کمک هم که دریافت نکنید این تبلیغ را می‌کنند. مگر در 30 سال گذشته نکردند؟ رژیم‌های دیکتاتوری ابتدا با تبلیغات وسیع و گسترده وابستگی نیرو به کشورهای خارجی را جار می‌زنند و آنوقت در موضع انعکاسی نیروی سیاسی درگیر مبارزه می‌خواهد با قسم و آیه و با امکانات کم تبلیغ کند که وابسته نیست و کمکی دریافت نکرده است. حالا چند نفر باور می‌کنند خدا می‌داند. باید به جای این سیاست اساس آن را زیر سؤال برد.

اگر کسی حاضر به دادن کمک است باید آن را گرفت و صادقانه دلایل پذیرش آن را برای مردم توضیح داد. مردم حتماً قوه درک و تمیز مسائل را دارند. مردم وقتی صداقت ببینند اعتماد می‌کنند. زیر میزی و مخفیانه نباید عمل کرد. اگر رو شود با تابویی که وجود دارد کار خراب می‌شود و وجهه نیروی سیاسی خدشه دار می‌شود. باید شفاف بود تا مردم اعتماد کنند. باید گزارش کار داد و ضرورت آن را توضیح داد. من سیاست هیچ یک از نیروهای سیاسی در این مورد را تأیید نمی‌کنم از مجاهدین بگیرد تا بقیه نیروها. هیچ یک راست نمی‌گویند. همین به اعتماد عمومی ضربه می‌زند.

توجه کنید برای پیشرفت کار نیاز به پول و امکانات است. ویتنام بدون برخورداری از کمک‌های شوروی و چین نمی‌توانست در مقابل نیروهای آمریکایی دوام آورد. درست است که مبنا خود نیروهای ویتنامی و اراده شان بود اما از نقش کمک‌های خارجی به عنوان شرط نباید چشم پوشی کرد.

بسیاری از جنبش‌های استقلال طلبانه و انقلابی در آفریقا و آمریکای لاتین از کمک‌های اردوگاه سوسیالیسم برخوردار بودند. احزاب برادر از کم‌ک‌های اتحاد شوروی و اقمارش برخوردار بودند. جنبش فلسطین بدون دریافت کمک کشورهای عربی یک لحظه هم دوام نمی‌آورد. امروز برای اداره امور از کمک‌های اتحادیه اروپا و آمریکا نیز برخوردار هستند. از زمانی که حماس قدرت را در دست گرفت نیز از حمایت‌های مادی و معنوی گسترده رژیم برخوردار شد. بخشی از حقوق کارمندان را رژیم می‌دهد. قرابت ایدئولوژیکی هم بین حماس و رژیم نیست. یکی شیعه است و دیگری سنی. حتماً گفته می‌شد تعدادی از مجروحان حماس را که به ایران آورده و در بیمارستان‌ها بستری کرده بودند از دریافت خون ایرانی چون متعلق به شیعیان و نجس بود امتناع می‌کردند. فعلاً این دو نیرو منافع مشترک دارند. حزب الله با کمک رژیم سرپا ایستاده است. خیلی از کسانی که از مقاومت حزب الله در مقابل اسرائیل دفاع می‌کنند کاری ندارند که پول و سلاح و مهمات و آموزش این مقاومت از کجا می‌آید!

انقلاب بلشویکی هم بدون برخورداری از کمک‌های خارجی یک چرخش می‌لنگید. لنین با قطار آلمان به کشور بازگشت. همین رژیم را نگاه کنید به تمامی نیروهایی که دنیا با دشمنانش می‌جنگند و یا تولید مشکل برای آن‌ها می‌کنند کمک مالی، تسلیحاتی و لجستیکی می‌کند. جار هم می‌زند، افتخار هم می‌کند، یارگیری هم می‌کند. در بسیاری موارد هم کاری به ایدئولوژی طرفی که کمک را دریافت می‌کند ندارد. همین که بداند مشکل ساز است، دست به جیب می‌شود. به رویکرد رژیم در عراق نگاه کنید. به هرکسی که بتواند برای آمریکایی‌ها مشکل ایجاد کند کمک می‌کند. در افغانستان هم همینطور است. رژیم در آمریکای لاتین چه کار دارد؟ چرا این همه کمک می‌کند؟ کمک‌های رژیم به دولت سوریه از چه موضعی است؟ مگر نبودند جنبش‌های زیادی در آفریقا و آمریکای لاتین که از حمایت کوبا برخوردار بودند؟ مگر در دوران شاه همین قذافی به نیروهای کنفد راسیون هر چند اندک کمک نکرد؟ مگر بخشی از همین نیروها از چین کمک نمی‌گرفتند؟

تاریخ استقلال آمریکا را ملاحظه کنید. در حالی که نیروهای آمریکایی شکست‌های سختی از انگلیسی‌ها خورده بودند، با کمک مالی و تسلیحاتی و آموزشی فرانسه، اسپانیا و هلند بود که بر انگلیسی‌ها فایز آمدند. سیل عظیم وام‌های اروپایی جانی دوباره به واحدهای فقیر آمریکایی بخشید. ورود ژنرال‌ها و افسران بلندپایه اروپایی مددکار استقلال طلب‌های آمریکایی شد. ارتش آمریکا را مارکی دولافایت فرانسوی، فن اشتوبن آلمانی و کنت پولاسکی لهستانی پایه‌گذاری کردند. در تاریخ آمریکا از کسانی که چنین کمک‌هایی را دریافت کردند به نیکی یاد شده است. آنها را «پدران بنیان‌گذار» می‌خوانند. دلیل اعطای این کمک‌ها تنها رقابت با قدرت انگلیس در دنیا بود. در اروپا نقطه‌ای نبوده است که آزادی خواهان و نیروهای مقاومت از کمک‌های خارجی برخوردار نبوده باشند.

در جریان جنگ‌های داخلی اسپانیا انقلابیون از کمک‌های نیروهای مترقی برخوردار بودند. اتفاقاً همه انتقادی که به اتحاد شوروی و استالین بر می‌گردد این است که به موقع به مدد انقلابیون اسپانیایی نیامدند و پشت‌شان را خالی کردند. کسی به آن‌ها مارک وابسته و خارجی و مزدور و ... نزد.

به عرفات و جورج حبش و دیگر انقلابیون فلسطینی کسی مارک وابستگی نزد . فرق آن‌ها این بود که شفاف عمل می کردند. کمک دریافت می کردند و اتفاقاً بسیاری از کمک ها علنی بود . دریافت کمک را حق خودشان می دانستند.

اما به نظر من امروز کسی در دنیا ننشسته که برای مبارزه با رژیم به اپوزیسیون ایرانی کمک مالی و تسلیحاتی و ... کند. تا این لحظه این رژیم موهبتی برای دنیای سرمایه داری بوده که هیچ رژیم وابسته ای نمی توانست این گونه منافعش را تأمین کند . بعید می دانم تا لحظه سرنگونی این رژیم به ویژه دولت های اروپایی و آمریکایی کمکی به مردم ایران و یا گروه های سیاسی بکنند. امیدوارم برداشت و پیش بینی من غلط باشد.

اما مطمئن باشید موضوع در حد عدم دریافت کمک مالی محدود نخواهد شد . اول این است بعد که این جا افتاد می گویند در این نشست و یا آن نشست شرکت نکنید . رفتن به این جلسه و آن جلسه چون فلانی ترتیب داده غلط است و نشانه ی وابستگی . بعد که نشست های شما را محدود کردند می روند سر شعارهای شما . سر دادن این شعار در حال حاضر غلط است . نباید خواستار سرنگونی شد . نباید شعار رادیکال داد . الان باید سکوت کرد چون امپریالیسم دندان تیز کرده، خطر خارجی است، رژیم بیرحم است، گزگ به دست رژیم می دهد و ...

یک وقت به خودتان می آید شده اید مهره ی دست رژیم یا یک جریان بی بو و خاصیت . پول و کمک نمی گیرید، در جلسات و نشست های حساسیت برانگیز شرکت نمی کنید، شعارهای رادیکال هم نمی دهید. همه این ها هم تحت این عنوان که به رژیم بهانه سرکوب می دهد بیان می شود. در کجای دنیا رژیم سرکوبگر و بیرحم حاکم قواعد مبارزه برای نیروی مخالفش را تعیین کرده که این جا دومی باشد؟ چرا چنین اجازه ای می دهیم.

اما مثال هایی که شما زدید مثل فلسطین و ویتنام و آمریکا مبارزانشان جنبه ملی داشته است برای مقابله با دشمن خارجی و برای بدست آوردن استقلال و ... کمک خارجی دریافت می کرده اند.

چطور برای حفظ استقلال و یا به دست آوردن آن می شود کمک خارجی گرفت و برای برقراری آزادی و دموکراسی نه ! اگر قرار باشد دریافت کمک خ ارجی چیزی را زیر سؤال ببرد در مورد اولی که بیشتر صدق می کند تا دومی.

البته موضوع این گونه نیست . ویتنام جنوبی ها که خارجی نبودند . نیروی خارجی از آن ها حمایت می کرد. جنبش همبستگی لهستان با نیروی خودی در نبرد بود . در آفریقای جنوبی سیاهان با هموطنان سپیدپوست کشور خودشان در حال مبارزه بودند . در رودزیا و ... هم موضوع به همین قرار بود . در اسپانیا جنگ داخلی بود و اسپانیایی با اسپانیایی می جنگید. همه جنبش های آزادیبخش در آمریکا لاتین و آفریقا با کمک خارجی روی پا ایستاده بودند.

از این ها گذشته من رژیم حاکم بر ایران را از هر اجنبی، اجنبی تر می دانم. خودی بودن و ایرانی بودن را به پاسپورت و شناسنامه نمی دانم. آن کس که برخلاف میل مردم ایران بر کشور حکم می راند و کشتار می کند اجنبی است و برای بیرون راندش از حاکمیت از هر کس با حفظ پرنسیپ ها می توان کمک گرفت و باید کمک گرفت. دولت جمهوری اسلامی یکی از

خیانت کارترین دولت هایی است که در چند صد سال گذشته بر کشور حکم رانده . بیش از هر دولت دیگری منافع مردم ایران را به باد داده است . برای به زیر کشیدن آن نیابستی درنگ کرد . هر یک روزی که بیشتر در حاکمیت باشند فاجعه است . اتفاقاً یک جنبه از مبارزات آزادی خواهانه مردم ایران مبارزات ملی هم هست . برای همین روی مظاهر ملی مانند برگزاری عید نوروز و چهارشنبه سوری و سیزده بدر و کوروش و بابک و ... تکیه می کنند. تأکید می کنم نباید دنبال حرف های رژیم رفت . آن ها ارائه اخبار و اطلاعات به سازمان های حقوق بشری برای نجات جان زندانیان را نیز جاسوسی معرفی می کنند. افشای توطئه های رژیم را همکاری با دشمن جا می زنند. توضیح شرایط وخامت بار زنان و کودکان برای افکار عمومی جهان را خوش رقصی برای دشمن می خوانند. روشنگری در مورد مجازات ها و تنبیهات بیرحمانه، قرون وسطایی و ضدبشری را دشمنی با خدا و همکاری با کفار می خوانند.

خیلی از نیروهای سیاسی روزانه خطر حمله ی آمریکا و اسرائیل به رژیم و حتا جنگ فزاینده را مطرح می کردند، اما شما به ویژه در دو - سه سال آخر حکومت بوش به شدت با این نظریه مخالفت کردید، حالا دولت بوش برکنار شده است و ظاهراً پیش بینی شما درست از آب درآمده است . شما بر چه پایه ای بر عدم امکان جنگ لاف در کوتاه مدت پافشاری می کردید. امروز که از آن مرحله گذشته ایم هیچ یک از

این نیروها به اشتباهشان اقرار نکرده و نادرستی تحلیل شان را نپذیرفته اند. حالا شرایط را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نیروهای ایرانی کدام اشتباهشان را پذیرفته اند که این یکی دومی باشد. همه ما امکان اشتباه داریم. مهم این است که از اشتباهاتمان درس بگیریم و تجربه بیاندوزیم. در حال حاضر تهدید غرب و آمریکا در ارتباط با رژیم جنگ و حمله نظامی نیست، تهدید سازش و کنار آمدن با رژیم است. فریب لابی رژیم و شرکت های نفتی را نباید خورد. از شبیه سازی شرایط عراق بایستی پرهیز کرد. این اولین اصل است. اگر می خواستند به رژیم حمله کنند، بارها بهانه‌ی لازم را داشتند. شما نگاه کنید وقتی در دوران کلینتون برای امری کا مسجل شد که القاعده در انفجار کنیا دست داشته، افغانستان را هدف موشک های دوربرد خود قرار دادند. اما در همان حال وقتی برایشان مسجل شد که رژیم در انفجار برج خبار عربستان دست داشته، نه تنها هیچ اقدامی انجام ندادند بلکه پرونده را مختومه اعلام کرده و تلاش کردن د به رژیم نزدیک شود. دیدیم تا اظهار تأسف از کودتای ۲۸ مرداد هم پیش رفتند. آمادگی هرگونه کنار آمدن با رژیم را هم داشتند. انگار نه انگار که آخوندهای حاکم در جریان کودتای ۲۸ مرداد از آن ها حمایت می‌کردند. در ارتباط با اشغال سفارتشان توسط یک دولت خارجی که اعلا ن جنگ است هیچ کاری نکردند فقط قصد داشتند گروگان هایشان را نجات دهند که آن هم شکست خورد، همین پادتان هست، وقتی برای آمریکایی ها مسجل شد که لیبی و قذافی پشت انفجار دیسکوکی در آلمان بودند که منجر به کشته و مجروح شدن چند سرباز آمریکایی شد، طرابلس و کاخ قذافی را بمباران کردند. اما در همان حال در حالیکه در دوران ریگان هم بودیم وقتی متوجه ی دخالت رژیم در انفجارهای بیروت شدند که به کشته و زخمی شدن صدها سرباز آمریکایی و فرانسوی منجر شد نه تنها اقدامی انجام ندادند بلکه با رژیم کنار آمده و افتضاح ایران گیت را به وج آوردند.

شما نگاه کنید 4 دهه قبل مجاهدین چند عملیات علیه پرسنل آمریکایی در ایران انجام داده اند که با تلفات جانی و مالی همراه بوده است، بخشی از عملیات ها هم توسط بخش منشعب مجاهدین صورت گرفته است اما هنوز آمریکایی ول کن مجاهدین نیستند و عملیات نکرده ران یز به پایشان می نویسند. کسانی که چنین عملیاتی را انجام دادند و یا دستور انجامش را دادند یکی شان زنده نیست. اما آمریکایی ها از فرادای انفجار بیروت و عربستان و ... به دنبال نزدیکی به رژیم برآمدند. اکثریت کسانی که این عملیات ها را انجام دادند و یا فرمان انجام آنها را دادند زنده و صحیح و سالم هستند و با آمریکایی ها سر یک میز هم می نشینند. فرانسوی ها هم پس از مدتی فشار روی مجاهدین را زیاد کردند و شروع به باج دادن به رژیم کردند. در دوران پس از ۱۱ سپتامبر هم برج های دوقلو هدف بنیادگرایان مذهبی و القاعده قرار گرفته بود، تاوانش را دولت عراق که تقریباً سکولار بود پس داد و نه رژیم بنیادگرای جمهوری اسلامی که پدرخوانده ی بنیادگرایی و تروریسم در دنیا است. رژیم تازه از ۱۱ سپتامبر و مبارزه با تروریسم به جای آن که متضرر شود بهره هم برد و دو دشمنی را که در کنار دستش بودند آمریکایی ها نابود کردند و عراق را در سینی طلایی به آنها هدیه کردند. در همین دوران بوش دولت آمریکا و زلمای خلیل زاد در سر میز مذاکره با جواد ظریف نماینده رژیم به او متذکر شدند اطلاعاتی دارند که نفرت القاعده قصد حمله به اهدافی در خاورمیانه را دارند. آنها خواستار این شدند که از افراد القاعده که در اختیار رژیم هستند در این مورد بازجویی به عمل بیاید. رژیم پاسخی به این درخواست نداد و یک هفته بعد انفجارهای متعددی توسط این گروه در عربستان انجام گرفت و هفت سرباز آمریکایی کشته شدند. با آن که مقامات آمریکایی بطور رسمی اعلام کردند که عاملان این انفجار با رهبران القاعده در تهران تماس تلفنی داشته اند و رژیم ایران مستقیماً مسئول این عملیات است اما هیچ اقدامی علیه رژیم انجام ندادند. اگر چنین کاری را صدام حسین انجام داده بود خاک عراق را بیشتر به توبره نمی کشیدند؟ یکی از دلایل اشغال عراق این بود که گفته می شد کسانی که می خواستند به جورج بوش پدر در کویت حمله کنند از عراق آمده بودند. اگر قذافی مرتکب چنین عملی شده بود بی پاسخ می ماند؟

از کجا می توان پی برد که خط غرب حمله نظامی است، چه نشانه هایی دارد؟

اگر قرار بود آمریکا و غرب به رژیم حمله کنند، از پیش بایستی مقدمات آن را می دیدیم، اما چنین مقدماتی فراهم نشده است. هر موقع نشانه های آن را دیدیم آنوقت می توان در این باره تجدید نظر کرد. سیاست هیچ گاه ثابت نیست. روزانه می تواند تغییر کند. قبل از آن که به عراق حمله شود، سالها عراق در دنیا ایزوله شده بود، مانند یک جذامی بدخیم بود. کسی نمی توانست به

آن نزدیک شود. آمریکا هر ساله ویزای حضور احمدی نژاد و هیأت همراه را به نیویورک صادر می‌کند. اگر خطشان جنگ بود از انجام چنین کاری سر باز می‌زدند و بهانه اش را هم پیدا می‌کردند. کما این که وقتی نخواستند عرفات را راه بدهند این کار را کردند. کما این که اگر صدام حسین قصد حضور در اجلاس را داشت با مخالفت سازمان ملل و نیروهای آمریکایی روبرو می‌شد. بیش از یک دهه هیچ مقام عراقی مورد استقبال کشورهای خارجی قرار نمی‌گرفت. اگر دیداری بود در سطح سازمان ملل و در ارتباط با قطعنامه‌ها و ... بود. حتا زبان و تم گزارش های گزارشگران بین المللی در مورد شرایط عراق نیز متفاوت از رژیم بود. نحوه برخورد کمیسیون حقوق بشر با رژیم های ایران و عراق هم متفاوت بود. رأیی که کشورهای مختلف به این دو کشور می‌دادند نیز متفاوت بود. یادم هست سر رأی آوردن قطعنامه نقض حقوق بشر در ایران در کمیسیون حقوق بشر جنگ بود. کشور به کشور بایستی با رژیم می‌جنگیدی تا عاقبت قطعنامه رأی می‌آورد. در قبال ۲۱ رأی مثبتی که به قطعنامه داده می‌شد گاه ۱۷-۱۸ رأی منفی در کنارش بود. کشورهایایی مثل کوبا، چین، پاکستان، گاه فیلیپین، هند و ... نه تنها به قطعنامه رأی منفی می‌دادند بلکه برای آن لابی هم می‌کردند. روسیه موش‌دوانی می‌کرد. کشورهای آمریکای لاتین و آفریقایی با رژیم کنار می‌آمدند. اما وقتی به عراق می‌رسید نهایتاً رأی ممتنع می‌دادند. قطعنامه نقض حقوق بشر در عراق بدون حتا یک رأی منفی به تصویب می‌رسید. تازه محتوای قطعنامه نقض حقوق بشر در عراق با نقض حقوق بشر در ایران قابل قیاس نبود. اولی از شدت و غلظت برخوردار بود و دومی تا می‌توانستند آب توی قطعنامه کرده بودند و به استقبال رژیم رفته بودند و به رژیم باج داده بودند. به سادگی می‌شد دید که دنیا پذیرای دولت عراق نیست و بالاخره می‌افتد. چین و روسیه هم این را می‌دانستند و مخالفت چندانی در شورای امنیت نمی‌کردند. ببینید این دو چند بار از حق و تو خود در مورد عراق استفاده کردند؟ در هـ مین دوران بوش و هنگامی که عده ای روز و شب تاریخ جنگ و نقشه محل بمباران‌ها را می‌دادند، بعد از تصویب هر قطعنامه‌ی بین‌المللی رهبران کشورهای اروپایی و آمریکا تأکید می‌کنند چنانچه رژیم غنی‌سازی اورانیوم را کنار بگذارد همه‌ی درها به روی آن باز می‌شود. بسته تشویقی به رژیم پیشنهاد می‌کردند و ... شما چنین موضع‌گیری‌ای را در قبال عراق نمی‌دیدید. به کمتر از سر صدام حسین رضایت نمی‌دادند. رهبران غربی بارها اعلام کرده‌اند که سیاست تغییر رژیم را دنبال نمی‌کنند. جورج بوش رسماً هنگام حضور سید حسین خمینی در آمریکا روی این مسئله به عنوان سیاست رسمی آمریکا دست گذاشت. هنگام حضور بخشی از ایرانیان در کاخ سفید نماینده کاخ سفید و وزارت خارجه هر دو روی این مسئله تأکید کردند.

از این‌ها گذشته بایستی تغییر و تحولات دولت آمریکا نیز در نظر گرفته می‌شد. تصدی وزارت دفاع توسط رابرت گیتس و برکناری رامسفلد و جان بولتن از وزارت دفاع و نمایندگی آمریکا در سازمان ملل به منزله‌ی شکست و یا عقب‌نشینی یک سیاست بود. اگر ملاحظه کنید رابرت گیتس وزیر دفاع دولت اوپاما هم شد. من چند ماه قبل از به قدرت رسیدن اوپاما تا آن جا پیش رفتم که نوشتم، وزیر دفاع دولت اوپاما در ارتباط با رژیم سازشکارتر از رابرت گیتس در قبال رژیم نخواهد بود. ملاحظه کردید اوپاما ترجیح داد خود او را در پستش باقی بگذارد. چگونه انتظار داشتید با چنین وزیر دفاعی به رژیم حمله شود؟ موضع او درست عکس سیاست درگیری نظامی با رژیم بود. او پیشتر مسئول تهیه یک گزارش بلندبالای صد صفحه‌ای بود که مذاکره و کنار آمدن با رژیم را تحویز کرده بود. دولت بوش به دنبال راه‌اندازی نمایندگی در ایران بود. هیچ دوره‌ای نبوده که در بالاترین سطح مقامات ایرانی و آمریکایی مذاکرات محرمانه نداشته باشند. دولت اوپاما سیاست دوران بوش را دنبال می‌کند. در ماهیت تغییری ایجاد نشده است. اگر مک‌کین هم انتخاب شده بود همین مسیر را می‌رفت. فرق اوپاما با بوش این است که کسی نمی‌تواند بگوید او جنگ طلب است و ...

از نظر من اوپاما با همه‌ی حسن نیتی که به رژیم نشان می‌دهد نمی‌تواند گشایشی در روابط به وجود آورد. رژیم نمی‌تواند به خواسته‌های آمریکا پاسخ دهد. در ماهیتش نیست. در صدد خرید زمان و دست‌یابی به سلاح اتمی است. امروز مسئولان رژیم اعتراف می‌کنند، بار قبل که تعلیق غنی‌سازی را پذیرفتند به این علت بود که هنوز چرخه‌ی آن تکمیل نشده بودند، یعنی اراک و اصفهان را راه‌اندازی نکرده بودند، پذیرش تعلیق این فرصت را به آن‌ها داد که این چرخه را تکمیل کنند. دولت‌های غربی عاقبت مجبور می‌شوند در جهت تشدید تحریم‌ها قدم بردارند.

این عده تحریم اقتصادی را زمینه ساز حمله نظامی معرفی می‌کردند؟

بالاخره دیدید که دوران بوش تمام شد و از حمله خبری نشد. امیدوارم این دسته افراد مطرح نکنند که جورج بوش و غرب به خاطر مخالفت آن‌ها ترسیدند و از حمله نظامی به رژیم دست

کشیدند. یادتان هست تا حرف تحریم اقتصادی پیش می آمد عده ای ناله سر می دادند که عنقریب بچه‌ها از نبود شیرخشک و دارو خواهند مرد و ... یادتان هست می گفتند می خواهند ذره ذره جان مردم ایران را بگیرند. یادتان هست می گفتند تحریم اقتصادی از جنگ و بمباران و موشکباران بدتر است. چند سال از تحریم اقتصادی نیم بند رژیم می‌گذرد. اما واردات رژیم سالانه پنجاه- شصت میلیارد دلار بوده است. کارشناسان داخلی و خارجی و حتا وابستگان خود رژیم ورود روزافزون کالاهای خارجی به کشور را خطری جدی برای تولید داخلی ارزیابی می‌کنند. البته مشکلاتی برای رژیم در ارتباط با تهیه سلاح و قطعات یدکی و سرمایه‌گذاری و اکتشاف در زمینه‌های نفتی پیش آمده است. مسئله‌ی خطرات تحریم و حمله نظامی و ... ساخته و پرداخته رژیم و لابی آن در غرب بود که چپ‌های آمریکایی و اروپایی هم دنبال آن افتادند. بعد بخشی از چپ وطنی هم پی آن را گرفت. متأسفانه در طول سه دهه گذشته بخش مهمی از چپ جهانی رو در روی مردم و منافع مردم ایران ایستاده و تا می توانسته به رژیم‌های حاکم بر ایران خدمت کرده و از جنایات رژیم یا حمایت به عمل آورده و یا در قبال آن سکوت اختیار کرده است. همانطور که گفتیم تحریم اقتصادی رژیم با عراق هم متفاوت است. اهدافش هم یکسان نیست. در عراق تغییر رژیم را منظور داشتند و هرچه صدام حسین عقب نشینی می کرد هم فایده نداشت. تحریم‌ها گذاشته نشده بودند که برداشته شوند. می‌خواستند با تحریم رژیم عوض کنند. در رابطه با ایران به سرعت آمدن رژیم را مد نظر دارند. پذیرش قطعنامه‌های بین‌المللی را مد نظر دارند.

در عراق صدام حسین می‌گفت من ندارم، می‌گفتند تحویل بده. می‌گفت از کجا بیاورم؟ می‌گفتند ما نمی‌دانیم تحویل بده! رژیم می‌گوید من دارم، می‌گویند ادعاهایش را باور نمی‌کنیم، می‌گوید آزمایشاتش را کرده‌ام، می‌گویند چندان موفقیت آمیز نبوده است. رژیم می‌گوید داریم و ادامه هم می‌دهیم، می‌گویند اشکالی ندارد تا همین جا که دارید داشته باشید در رابطه با بقیه‌اش صحبت می‌کنیم. به رژیم پیشنهاد تعلیق در برابر تعلیق را می‌دهند و ... از کجای این سیاست جنگ و ... در می‌آید؟

باز هم تأکید می‌کنم برخلاف تحلیل این عده، تحریم اقتصادی به نفع مردم ایران و به ضرر رژیم حاکم است. رژیم ولایت فقیه را زیر سؤال می‌برد. ضدیت مردم با آن‌ها را افزایش می‌دهد. در جنبش اعتراضی مردم به عنوان یک کاتالیزور عمل می‌کند. بی‌کفایتی حاکمان را نشان می‌دهد. یادتان هست، عده‌ای تحریم را زمینه‌ی توافق جناح‌های رژیم معرفی می‌کردند، حال آن‌که اینگونه نشد و به تفرق بیشتر انجامید و چنانچه تشدید شود بیشتر هم خواهد شد. تا آن‌جا پیش می‌رود که جناح‌ها روی در روی یکدیگر می‌ایستند. جناح‌های رژیم دارای این پتانسیل هستند.

یادتان هست، می‌گفتند تحریم و خطر جنگ خارجی رژیم را هارتر کرده و فشار روی مردم را بیشتر می‌کند. نقض حقوق بشر نیز وحشیانه‌تر خواهد شد. من نظرم این بود و هست اگر مدافع حقوق بشر و یا حتا محیط زیست هستید با تمام قوا از این تحریم‌ها دفاع کنید و با سیاست هسته‌ای رژیم به مخالفت بپردازید.

امروز دولت اوپاما سرکار است. گفتمان عوض شده است. خطر حمله نظامی برطرف شده است، رژیم از این بابت احساس امنیت بیشتری می‌کند شرایط مردم ایران به لحاظ حقوق بشر بهتر شده یا بدتر؟ معلوم است بدتر. تازه نزدیک انتخابات هم هستیم باید بهتر می‌شد تا وجه‌ای برای دولت به دست می‌آمد. سرکوب زنان، دانشجویان، اقلیت‌های مذهبی و کارگران بدتر شده یا بهتر؟ معلوم است بدتر شده. چرا؟ چون رژیم احساس قدرت بیشتری می‌کند. می‌داند از حمله و هجوم خبری نخواهد بود. دستش بیشتر باز است. در آینده وضعیت حقوق بشر بدتر هم خواهد شد. اگر به سلاح اتمی دسترسی پیدا کند این شرایط باز هم بدتر خواهد شد. چنانچه احمدی نژاد بر سرکار باقی بماند وضعیت به مراتب بدتر هم خواهد شد. امیدوارم کسانی که صداقت دارند و به اشتباه شعارهای باب طبع رژیم می‌دادند از کرده خود پشیمان شوند و از سیاست غیراصولی خود دست بردارند.

ملاحظه کنید بلافاصله بعد از پیروزی اوپاما در انتخابات ماه نوامبر فشار روی جنبش زنان، دانشجویان و اقلیت‌ها بیشتر شد. کفایت نگاهی به آمار بیاندازید. حقیقت دستگیرتان خواهد شد. این رژیم زبان زور را می‌فهمد و لاغیر. از مذاکره و تفاهم با این رژیم آبی گرم نخواهد شد. اوپاما و همفکران او نیز در آینده به این حقیقت دردناک پی خواهند برد. هرچه امتیاز دهید، هرچه کرنش کنید، هرچه ملاحظت به خرج دهید، اوضاع بدتر خواهد شد. رژیم خواسته‌هایش بیشتر خواهد شد. مشکل آفرینی‌اش افزایش خواهد یافت.

عده‌ای که شما از آن‌ها صحبت می‌کنید یک اقدام چه در سطح داخلی و چه بین‌المللی برعلیه سیاست‌های جنگ افروزان رژیم انجام نداده‌اند از هر تریبونی که به دست درآورده‌اند همراه با

رژیم علیه اسرائیل و آمریکا و ... داد سخن داده اند، خواسته یا ناخواسته تبدیل به لابی رژیم شده‌اند.

اگر خواهان وضع موجود هستید خوب حرفی بین ما نمی ماند. اما اگر خواهان تغییر و سرنوشتی رژیم هستید بایستی شرایط و لوازم آن فراهم شود . هیچ انقلابی در دنیا بدون به وجود آمدن شرایط آن به پیروزی نرسیده است . تاریخ را یک بار دیگر مطالعه کنید . یا حمله نظامی دول خارجی بوده است و یا فراهم شدن شرایط داخلی.

به چهار انقلاب بزرگ 100 سال گذشته نگاه کنید . انقلاب روسیه پس از جنگ خانمان برانداز بین‌الملل اول و اضمحلال قدرت روسیه به پیروزی رسید . حتا تغییر نقشه اروپا در سایه جنگ جهانی دوم و مضمحل شدن دولت‌های شکست خورده در جنگ امکان پذیر شد. در انقلاب ایران و انقلاب کبیر فرانسه قدرتمندان اراده‌ی سرکوب نداشتند . در مقابل نیروی مردمی وا داده بودند . علاقه‌ای به استفاده از قوه قهریه خود نداشتند . در انقلاب چین با قدرت مرکزی منسجمی روبرو نبودیم. با این وضعی که در آن به سر می بریم با نیروی سرکوب وحشتناکی که رژیم فراهم کرده و با اراده سرکوبی که حاکمان این رژیم دارند هر اعتراضی را در نطفه خفه می‌کنند. از انجام هیچ جنایتی فرو گذار نمی‌کنند. معادله مقاومت مردم و نیروی سرکوبی رژیم در شرایط عادی به نفع مردم جواب ندارد. تحریم تضادهای رژیم را تشدید می‌کند. از شکافی که حاصل می‌شود مردم می‌توانند نفس بکشند و جنبش خود را پیش ببرند . بدون شکاف در بالای رژیم امکان بروز جنبش‌های مردمی نیست.

آنچه که پس از دوم خرداد و در جریان ۱۸ تیر هم حاصل شد ناشی از شکاف در بالای حاکمیت بود. همه ما دیدیم وقتی خاتمی و خامنه‌ای بر سر سرکوب ۱۸ تیر به توافق رسیدند، جنبش به سادگی سرکوب شد.

ایرج مصداقی

تاریخ گفتگو: بهمن تا اسفند ۱۳۸۷

تاریخ انتشار: آذرماه ۱۳۸۸